

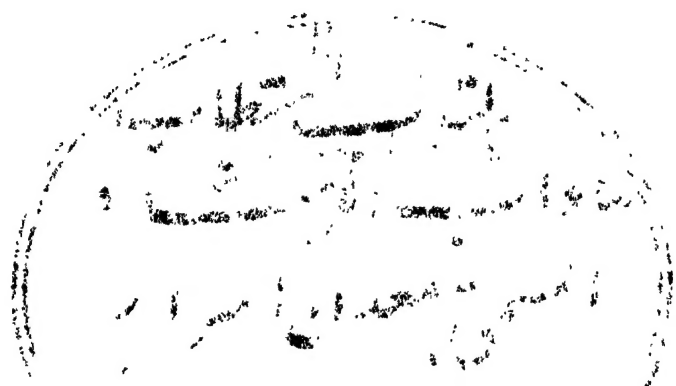






بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين







*[Faint handwritten signature]*

[illegible]

[illegible]

مجلس العلماء بمكة المكرمة

در اینجا یکریست سبزرمانی در آب سبز گران تکثیر می شود و در وقت

پس یہاں کسی می افسانہ نویس کے لئے کھلا ہوا ایک عالم ہے۔

فاسم شارت محمود محمی پیشانی باران سسناوی جگر و پیش منوره ملک باشی سکرانو

بیت: نغمه سیف و دمانا مال چند زین مال برآمد که بعنایت از بی حضرت پیر

کدامین روش را پیش گیرید و سبب بتری است و سودا و سنجیدگی می فرمایید

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

این امر که حضرت شرفی حاصل کرده به عادت تعلیم و تعین بر این شرف و تعلیم و تعین

فیض آباء و معزز و ممتاز کرمه المحدثه علی ذاتک مد کثیر فیما مبارک بعد از ان اراده می نمایند

وہم شد کسریا، تعظیما ازل جان تو ان اتفاق اعدادیہ ہندو مت کے

تفصیلات کے لیے جو اصل شمارہ دیکھنا ہے اس کی کاپی منسلک ہے۔

محلى الله عليه وآله وصحبه وسلم في سنة الف وستمائة

رسالة د. عبد السلام محمد علي معتمد في الامور الدينية والسياسية

خان اسیر نگار کا امید الغمہ ہوا از مر اجبت محمد بن شرف الدین الحطاب من قریب اوقات

کتابخانه عمومی آیت الله العظمی بروجردی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مولد است از این دین و بدو توان گفت متوجه سیر عالم ابروی که است  
و بعد از آنکه اوقات عالم ابرو نشان شود آنکه گرفت از او دست  
نموده و این طریق را به عالم تقصید به قدس الله تعالی را در هم رختن و حق بودن  
بسیار جنبه بردار سیر آفاق را به یکبار تصور نموده استهای دیگر این دینهای خود در  
داده و شروع سنوکت طریقت را ابتدا از عالم ابرو میگوید چنانکه این وجه نشان است  
حریف است و از اسم و معرفت جزوات اقدس آبی می باشد که است از قریه پیشتر  
می گویند بطریق مخصوص بسیار نمودن این حضرت سیر عالم ابرو را حق از دنیا است  
او را و حساب ایشان و جوئی چند بدل می باشد و بسیار او بسیار و بسیار آن سیر را  
وجه اول آنکه سیر انفسی متفصل می باشد به رباعی از بابا و شوق و توفیق و توفیق  
میگوید و در روزی که از برای فرایده و شکست خیزت که قطع ساخت او را و بی نهایت  
خداوند حق و محبت بیای را است و مجاهد و بیرون است و بسیار است و بسیار است  
قدس الله تعالی العزیز الباقی این میفرماید شوی سیر را به عالم  
به روی نامت ساه که از او را بود و روزی میگویند که بود و بود و او را  
از ترس نباید و عاقلان بران را از برق خود و از ترس جان اوید و این هم است  
هم که فرق عظیم و شوق آن مستعد است و چون بر فروخت و هر چه میفرمودن آبی که در دست

[illegible]





و الهی نقش حکم در پیش از همه سیمای آسمان چون آفریدگار آن  
جل شاد بودندی طریقین حکم بنو طریق در گمان آید چنانچه گمان این چو بود  
تکلم نقش در پیکر غایب سالک و گریه زرد و چنان کرم نامور و از در سالک  
ماند محبت نشان و میرود و مونس غایت در عورت و گمانی که کند این را بقدر خود  
نموده حاشا چندانم در میان این گمان و بیشتران بدان ستم این ستم اند  
و در حقیقت این ستم را با سبب و عویم در تنقاع اذکار و کبریا  
طریق عالم به بقدر است اندر ستمه جمع در میان دنیا و عاقبت لطائف نفس عالم و طریق  
خلق و شرح نواد و به از کتاب است و به در است و مکن با آوی اینها بدو که شغل لطیف  
این طریق عالی حدیث خاص است قسم اول و ذکر لطیف قایم است و اگر لطیف و طریق  
که عبارت از ذکر اسم ذات مقدس الهی اصل شاد است طریق اولی است که مکن  
دل خود را مقابل شیخ ظاهر نموده دید و در آن نشسته با ادب و بهر دو چشم بر بند  
لب بر لب و در آن محکم بنده و نوکت زبان بخود انکسار علی بچراغ و جمع و کس  
عورت اسرار است از دل زایل نموده نقایس بارگشته است و از عجب صوری که در  
که در پهلوی چپ واقع است که از اندر زبان در این خط خطی که بنده و در ذکر نفس مجرب  
دل را مقصود کند و نفس را به آن طرف راه نمهند نفس از راه این به نور خود

[illegible]

[illegible]

اتم خود را چون گریه باغ غائب می آید غم بماند و در بخت و در بخت  
 بخت اول را که نمود و آنرا هیچ کرد و دنیا را آنچه است که این سخن بخورد و بستان  
 که گزیند و نیست که شایع طرفه طبع نقد نه و در سن الله تعالی او را هم سیرتانی را که  
 سیرت نفسی قطع سیرت می آید زیرا که چون که گزیند باغ که مکان نفس و اسیر غلبه است  
 غلبه می آید بسیار بزرگ است و از بهر است از غلبه و از بهر میگرد و در قضا و قدر  
 عالم است که نفس انسانی در عالم غریبه بود است و در نفس قضا و قدر عالم است و در  
 شمس و هر چه که حقیقت قضا و قدر است و از بهر است که از بهر است باید که در بین تمام  
 از بهر است و هم خود است و هم از بهر است و از بهر است که در بهر است و از بهر است  
 باری کرد و وضای جدید که در کتب و بنا هر از بهر است که حصول انجا در قضا و قدر  
 غلبه عالم است و از بهر است که در قضا و قدر است و از بهر است که در قضا و قدر  
 سیرت عالم است و از بهر است که در قضا و قدر است و از بهر است که در قضا و قدر  
 تو اند نمود و آنچه بخت می آید و از بهر است که در قضا و قدر است و از بهر است  
 نفسی است که در وجود این کس بخت است و از بهر است که در قضا و قدر است و از بهر است  
 حضوری است و از بهر است که در قضا و قدر است و از بهر است که در قضا و قدر  
 روان در عالم این کس بخت است و از بهر است که در قضا و قدر است و از بهر است

[illegible]

[illegible]

جمع حضرت ارباب و اصحاب و قطب غرقت و دولت و افرازد و احوال  
و دیگر ارباب است و جمع نمایانست و توانست که تعالی طیب و احسن حق که قطب

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و بعد از آن که بشارت و تعالی آورد و اجماع و این بر محبت قسم است **قسم اول**  
 آنکه سالک هر دو چشم خود را بر این مجبور دل چنان تصور نموده که حضرت سید  
 تعالی فرموده که هر دو باطن و قلوب است **قسم دوم** و هر دو از راقیه و مراقبه و مراقبه  
 است و آنکه تقاریر را گوید و از این منتهی است که سالک دیده دل را به چشم برساند  
 که در اندیشه و تامل و در پیش چشم که گفت اندیشه چشم به چشم باطنی و هم به  
 او چشم را به فراموشی و در پیش چشم را با او آتی که آنکس که می و حصول کمال است و آن  
 است که اگر این را در پیش چشم را در این است و در این است و در این است و در این است  
 عیب سالک میشود **قسم سوم** از این است که سالک سالک در پیش  
 خود لطف اند می خاد و نامی به صورتی و در است و در تمام و در این است  
 و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است  
 چه با هر دو از راقیه آنکه سید که سید است که سالک است از این است و در این است  
 عمل باشد و در خود را خدای آن است که در خود را در این است و در این است  
 خود برده و به صاحب شریک و در این است و در این است و در این است  
 و از آنکه بر این است و در این است و در این است و در این است و در این است  
 و از آنکه است که در این است و در این است و در این است و در این است و در این است

[illegible]



[illegible]







افسانه ای است که در میان شیعیان و مذهب اسلام به غیر الوالصرم با معجزات ظاهر  
و بر آن بنیاد دلائل و شواهد است حکم از جانب ارحم الراحمین می فرماید و عالم سبوت  
در آن مقرر و کان را در کفر و ظلمانی اباصل با قیامت انجام اسلام و ایمانی ارشاد  
و هدایت می فرمود هر که اسادت ازلی نصیب او بود قبول دعوت و ایمانی نمود  
و از آن خوشگوار ایمانی اسلام کام حاضرا شیرین فرموده حیات جاویدی می یابد  
و اگر نشاء ازلی شایع می شود و بود از قبول دعوت و ایمانی با حق  
از دلت عطا و اسلام و حاکمیت نامزد و ایمان محرم و بی نصیب گردیده و تمام  
ماتاق معتقد و معتقد می شود اگر فرشته و برگشتی بی شکست و محاکمات است تعالی است  
مرجع و صلوات علیهم عاصیا و منهم من جفا و الا من منهم من اوقاد و کان له ظلم و کان  
لا فایده از این است که بر اصل سخن می گویم که حق است بر ارشاد فی نیر جان خفیت  
و است ماضی و تغیر است عظام و ظهور نیز الوالصرم عیال و اسلام است  
و بعد از این مردم هر چه است که در صورتی و در دین ایمان را یافتند  
قتل می گرد و غارت و کفر و اطاعت عالم مستولی است علی الخصوص در کتب  
که با و شاه و حکام و ان بعد از کرام علی و مایه از دین اسلام برگشت و دعوت نبوت و شهادت  
و از این است در پیش گرفت تا اگر سخن پیش از این اسلام و ایمان در کردانی نمود

[illegible]



[illegible]

هم سابق در این وقت بر کشت پیروز و اعظم پیروزیت و دنیا سروریت  
یکبار و این است که خیر است و غیر ایشان عالم دنیا است علی الله علیه السلام  
علا از این دنیا و بی اسرائیل داده از وجود آنها بوجود علی الله علیه السلام کاهیت خیر  
نه از سر از علمای این است مجرور تعیین نمایند که اسیای دین و شریعت  
علی الله علیه و آله از حقیر است که در ام ساله وقت بعثت از اعظم است  
چون پیغمبر و این وقت است که از حقیر و اندر هیچ وقت عالمی عارفی تمام الحرف  
و کار است که قائم مقام آنو اعظم باشد از حقیر و لکن بسیار شریف و هم از  
عبادت کلام علامه جلای الله علیه و آله و سلم است علیه و در پیروان حقیر  
میش از آن حضرت بوده اند از فضیلت ایشان چیزی که ذکر بر یافته است ظاهر  
و با بر است از آن جلای از عارف کامل شیخ اشعری حضرت احمد با بر است  
تدوین الله تعالی سره که در مقالات قدسی آیات خویش بر نگاشته اند که  
بعد از من نیست من پیش من پیدا شوند از حقیر ایشان بعد از من در راه اول  
نموده نماید و در هر فصل باشد نظم نام پاک آن شده و ناودین شیخ  
بود و خرا عارفین و بعد پیغمبر در فیم شهیده این چیز است بی نیامد و در وجود  
روی پاکش در شایسته انجمن بجز کر حسین این علی از کاشش است

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰



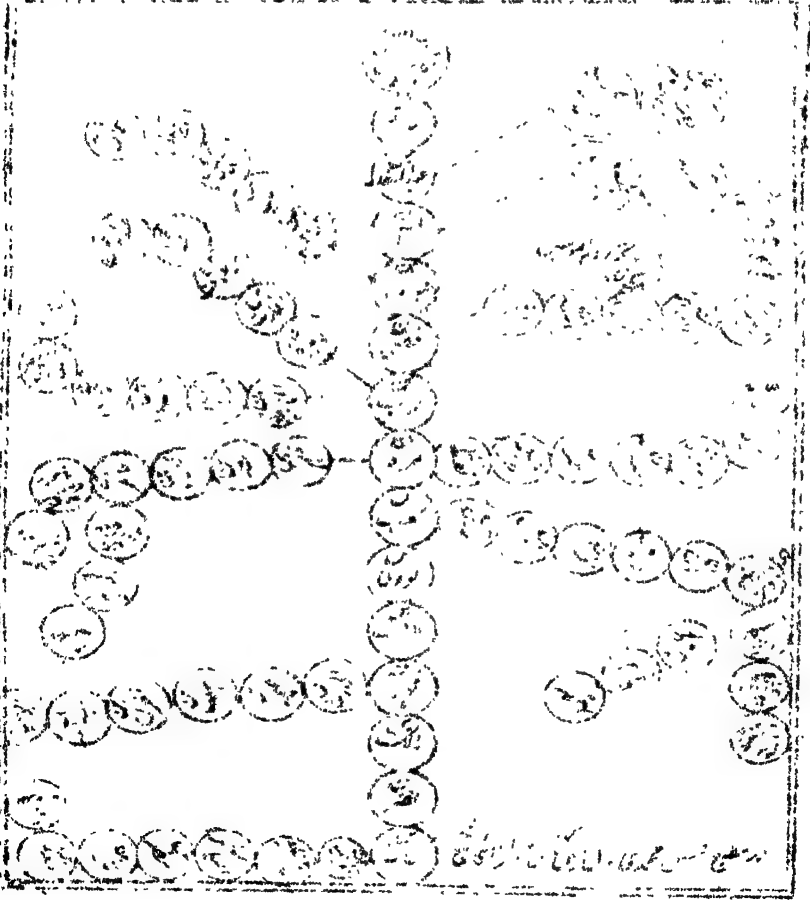
[illegible]

[illegible]



در ست و حدت نام مستی را میراثه بشیرین قدرت علی کرم الله وجهه و حمد و ثناء بر سر  
 حضرت ابایی فاطمه الزهرا علیها السلام تعالی عنهما بخت سید المومنین و سید المومنین  
 تعالی عنهما و ابر و اعلی و کبر

شکر و طیب و سید شکرانی الله من و مریه ای ان شاء الله تعالی





[illegible]



[illegible]



نزدیک زانوئی چپ بود از آن جلاله الله علیه گویند زانوئی چپ  
گذر نموده بکشف راست برساند و زکشف راست الله گویند زانوئی  
چپ ضرب کند و در گذشتن از زانوئی چپ بطرف زانوئی راست  
انفی کند خطرات نف از او برسدن کشف راست زانوئی چپ  
و شجاعت نفی کند خطرات ملکی را و در ضرب نمودن الله از کشف  
راست زانوئی چپ اثبات کند خطرات رحمانی را بکشمور  
دل و در وقت گفتن از خدا کر برادر انگشت چهارم دست و پنجه  
چنانچه در وقت گفتن الله بجز الله برادر انگشتان مذکور را  
در وقت گفتن الله بجز الله تا به میرت و کبریا بگویند و اگر کرده  
باشد خدائی عزوجل یاد در هنگام گفتن الله بجز الله  
یا و آنچه بنظر می آید نفی آن است و هنگام گفتن الله بجز الله  
خود را بجز و اثبات نماید حق را و مداومت در این ذکر را بکند  
شماره آنست در جمیع اوقات بوجوه گفته اند که در شب و روز  
بجز الله گفته باشد و بعضی میگویند که در هر روز هزار بار بگویند  
و شب را نیز بر همین شغل بگذرانند چون از ذکر فارغ شود مستحب است

فکر تجوید بخوبی در این آیه که چون در آیه شتاب می آورد و در هر  
قدم لا اله الا الله گویند یعنی او آیه تهنیت گیر و در هر دو  
پای راست را که گویید در تهنیت پای چپ را که تهنیت گویند  
در هر یک از این دو حرکت از قلب بر طرف راست یا چپ  
در سینه و هم از این دو از بازوی راست بر قلب راست و از  
بازو چپ از دست چپ بر سر و با لای قله به برکت چپ  
در سینه و از آنکه کلید لا اله الا الله چپ بر سر بردارد و به حرکت  
در سینه برساند و از آن جا از این دو از هر یک حرکت چپ و راست  
نمایند بر پنجید و یک رنج سینه و حرکت او برسد این سینه  
از کار را نفی و اقباس است اما وقتی مانند چهره از این هر سه قسم فارغ  
شود و ثبوت خالص بر دارد و آن ذکر لا اله الا الله است و طریقتش  
این است که جاریه ذکر را رعایت نموده سر خود را از موضع صلیب  
قلب برداشته بگردد و راست رسانده و از آن جا لا اله الا الله گویند  
بر قلب و تنویر کعبه نور را از گوشه در و در فکر لا اله الا الله کلی است  
لا عیون و لا مظهر و لا منتهی و لا محصور و لا محدود و لا محصور و لا منتهی و لا محدود

و بعضی گفته اند که بسته می ملا خطه لا معبود کند و متوسل به خطه  
لا مقصود کند منتفی ملا خطه لا معبود کند و این ذکر الاله در  
ملکوتی نامند و اشکات خالیه نیز گویند بعد از ذکر اسم بر دست  
و طریق او آنست که جمله مذکوره را مراعات نموده سر خود را از  
بستان چپ برداشته بکف راست رسد و از کف راست  
اشاره را گویند رسیده بستان چپ غریب کند و این ذکر را هم  
دانت را جبروتی گویند و ذکر اسم مجرد نیز نامند چون این ذکر  
اسم ذات حدوت و جنود است و بدو بکمال حاصل نموده بدو ذکر  
هم مشغول شود و طریقه او آنکه بخلاف جمله معبود بکمال معنویت  
بنشیند و هر دو دست بر روی زانویند و سر خود را پایین برود  
زانو بر و هر را از تحت ناف تا از خط کشیده بحسب نفس  
بدماغ و آن جا قدر یکس که قرار دارد باز از تحت ناف بر ستود  
سپین آنگاه کند سه بار و هر سه بار که در دست راست  
و در دست چپ و در هر دو دست و در هر دو دست و در هر دو دست  
و در هر دو دست و در هر دو دست و در هر دو دست و در هر دو دست

در طبعان این قلب و در صفت بر این اندام  
سینه نشویند و در آن سینه نشویند  
و یک پاره که عجیب هم است از این است  
اول از زبان و از پس و از پیش و از میان  
نات میبارد که در این سینه نشویند  
و یکی از سینه که در این سینه نشویند  
باشد و در سینه و در سینه و در سینه  
و در سینه که در این سینه نشویند  
مشتوی و در سینه و در سینه و در سینه  
و در سینه که در این سینه نشویند  
انرا با سینه که در این سینه نشویند  
یعنی گویند که در سینه نشویند  
که در سینه که در این سینه نشویند  
و در سینه که در این سینه نشویند  
پیدا و در سینه که در این سینه نشویند

100

مانی افغان است و این را شکر بود و حدت بر شکر  
می باشد و این را شکر بود و حدت بر شکر  
باشد و این را شکر بود و حدت بر شکر  
اینها گناهانند و چون چشم بکشد یک گریه و اینها گناهانند  
و حدت بر شکر بود و حدت بر شکر بود و حدت بر شکر بود  
نما می خورد و بر باطن بوده اکنون ظاهر و پدید است  
مراقبه آنکه نمود و در خاک جانی گناه و خاک است  
و این را شکر بود و حدت بر شکر بود و حدت بر شکر بود  
در حق و این را شکر بود و حدت بر شکر بود و حدت بر شکر بود  
مراقبه آنکه اندک حاضری گفته بطرف آسمان چندان  
نظر کند که چشمش خیره گردد و این را شکر بود و حدت بر شکر بود  
گفته هر چه بینی و آنچه نظر کند که چشمش خیره گردد و این را شکر بود و حدت بر شکر بود  
مراقبه آنکه نمود و در خاک جانی گناه و خاک است  
و حدت بر شکر بود و حدت بر شکر بود و حدت بر شکر بود

حضرت امام رضا (ع) فرمودند: هر که در این راه  
 قدم نهاده و غافلانه نماید قسم ششم مراقب انگیزه  
 گرمیه حاصل من عیدما فان و بقی وجه یک و دانیال  
 و الاکرام تقوی و ملاحظه نماید و خود را با جمیع اشیا چون بیت  
 خیال کند و جب خویش را بوسیده و خاک شده  
 و پراکنده گردیده و بپا درفته تقوی کند و حق جل شانه  
 و هر چه از او بپوشد ملاحظه نماید بتجمل و مراقبات محبت  
 و نسیان ماسوی یا ب غفتم در میان بعضی  
 از کارگزاران طریقه علی حضرت چشیده قدس  
 الله تعالی اسرار هم و دخول اربعین  
 که مشهور بچله است.

چون طلبی نیندست شیخ بطلب حق جل و علی باید  
 باید که شیخ او را امر اشاره فرماید خود هم اشاره بکند  
 هرگاه اشاره هر دو موافق افتد اول او را الصوم بخشید  
 و الاست نماید آب از آن درود و رستغفار و طریقه

توپیک

توبه که صورت است شش است بلفظین نمودن دیگر  
البی جلد ششم منقول گردانند و توجیهات کثیره خود را  
RIPT از وی در پنج ندارد تا آنکه نسبت و ملاقات ذکر در بیان  
او جایگزین نگاه بدخول از اجین امر نماید و طریقه را بطریق  
پوشش از کار و انکار و اشغال و تزیین احوال در دل  
داشتند باشد و یکساعت محبت شیخ را از دل بیرون  
نکنند بلکه همه وقت در از دین محبت است آن سماعی  
باشد و طریقه ذکر این سلسله علیه بر دو نوع است  
ذکر جلی و ذکر خفی چنانچه گشود طبقات سماوی دانند بدگر  
جلی و گشود طبقات اخفی را بدگر خفی مربوط داشته اند  
و آن ذکر کلمه طیب لا اله الا الله است که بجهت  
فتح ابواب خرفانی است از بهر بی نامی و بجهت ابواب  
مختفی بهر آنکه در اخفیة نیز گویند طریقه آنکه مجلسه معلوای  
بر راهبیت نمودن کلمه لا اله الا الله طویل از ناف کشیده بکثرت  
راست بفرق سر رسانند و در این نفس دیگر گرفته



و الا الله را بقوت تمام و شدت به از فرق سرش  
 و در این جان نفس دیگر گرفته بود از فرشته و در میان گفتن لا اله الا الله  
 چنان تصور کند که محبت غیر خدا فی جلی شانه از دل بیرون  
 نموده در پس انداختن و معنی این کلمه را چنان  
 تصور کند لا معبود و لا مقصود و لا موجود و لا معبودان  
 اسم سمیع و البیرو علم بطریق عروج و نزول تسلیم نماید  
 با سماء مسطور بطریق عروج کرده با فضا باز به این طریق  
 علم و البیرو سمیع نزول نماید باز به سوره سلوک عروج  
 و نزول کند ثم من ثم من ثم کثرت ذکر این اسم و بلکه  
 از صفات زکیاست الهی جلشانه باز می آرد طلب  
 ردا از جمیع اعیان باشد نشسته بعد از آن ساکت و ایستاده  
 انفس من مشغول کند و طریق او این است که چون  
 نفس خارج شود و هنگام برآمدن نفس از دهان  
 گوید و هنگام در آمدن نفس گوید در حین گفتن  
 نفی محبت ماسوی نماید و در حین گفتن

محبت حضرت حق بهمان عز و شأنه را در درون خود ایستاد نماید  
بعد از آن او را بخلوت و در این ترغیب نماید و چند چیز در خلوت  
بسالک لابد است صوم دوام و قله طعام و کلام و ترک  
صحبت عوام و رابطه مرشد علی الدوام و رعایت اولاد و اوقات  
شهر را طاعت دوام و حضور همه اوقات است اگر در وقت  
در آمدن خلوت اولی بایستی راست بخند در خلوت بنده و بگوید  
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم قل اعوذ برب الناس  
تا آخر بخواند بعد از آن بایستی چپ را بنهد و در وقت نهادن  
پای چپ بگوید بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ارزقنی  
میتة و اشغلنی کمائت و اجعلنی من المخلصین بکلمات  
ذاتک یا انیس من الانیس له رب لا تدینی فردا و اوت  
خیر الوارثین بعد از آن رو بنهد بر جاده استاده شده  
سه بار بگوید یا ایزده بار انی وجهت وجهی للذی  
فی السماوات و الارض حنیفا و ما انا من المشرکین  
بگوید و چهار رکعت نماز بدستگاه بکند اورد و در هر رکعت بعد از

از نفا که هفت بار که بنده اکثر سی و شش بار قتل بود و یکبار  
 آمن الرسول بخواند چون از نماز قیام شود سجده شکر ادا نماید  
 و در سجده اول بگوید تسبیح یا فتاح و در سجده ثانیه یک  
 تسبیح یا باسط بگوید بعد از آن باز یکبار مذکور شده است  
 مداومت نماید بعد از آن بحراجه این سلسله علیه جلیله مشغول  
 گردد و طریقۀ او آنست که مستقبل قبله بدون از نیت ادب  
 نشیند و در دو دست خود را سوئی پشت بر هر دو کتف  
 خود چون مصیبت زده گمان جمع نموده سر فرو داند و بخت  
 هر دو چشم بر بسته بگذرد دل چنان تصور نماید که محو است  
 حق سبحانه و معطر و ناظر است و من بگذرد او بزم و در این طریق  
 جندان مستغرق گردد که اثری از شعور نماند و حیرت  
 و محویت فرو گیرد

بعد از آنکه افعال باطنی درین طریق  
 تسبیح علیه النواح اند فاما آنچه پیران من و خدا را بنمایان من  
 الان

بر این اقسام فرموده اند اول آن با سن النفس است که چنانکه  
واقف نفس خود باشد که غفلت و آن راه نیابد و آن برود  
قسم است آنکه چون نفس داخل بدن شود قسم  
فات گوید و چون نفس برین آید بگوید آنکه  
در دخول نفس لاله گوید و در خروج الاله گوید و این شغل را  
در جمیع حالات در شته باشند بعد از آن ذکر چهار ضرب است  
و آن نیز بر دو نوع است آنکه جدی چهار زانو را که در  
طریقه علیه قادریه بیان یافته است رعایت نموده سه خود را  
بزرگ زنی چه برده کلمه لا اله الا الله را از زانوی چپ حرکت  
سپرد طریقه آغاز نموده بزرگ زنی راست گذراند لا اله الا الله را  
گفت راست ضرب نماید و در آن حال نفس برقرار نموده  
کلمه الا الله را سه مرتبه بقوت نفس و شد شدید  
بر دل زنده باز از سر آغاز کند در چنین گفتن لا اله الا الله کند  
الله با طه را در چنین گفتن الا الله اثبات نماید و جبر برین را  
آنکه کلمه لا اله الا الله را بحد و شد و بقوت تمام با حد خط

نفی شده خطرانی که مذکور می شود باید او نفسی از زانوی چپ  
 کشیده بر زانوی راست گذارد و بگوید که بگفته است  
 رسانند و افتد رسی در ده غاید که سه ضرب در یکدم  
 باین هر سه محل صورت پذیرد و ضرب چهارم  
 را بر دول زند و ضرب اول که محل آن زانوی راست  
 چپ است نفی کند خطرات شیطان را که مستباح  
 عظام مقام شیطان را بجانب چپ قرار داد و اندوهر  
 ضرب دوم که محل آن زانوی راست است نفی کند  
 خطرات نفسان را که نفس شیطان مقابل  
 یکدیگر اند و ضرب سوم بر کتف راستی که خطرات  
 ملکی که آن مقام فرشته است از کرام الکاتبین در این  
 هر سه محل نفی هر خطره مزبوره را جابجا کند بعد از آن  
 در ضرب چهارم که بر دول است اثبات کند خطره  
 جهانی را که القلب عرش الله تعالی گفته اند  
 چون اینجا است ملکه شود ممالک از سیرافاتی  
 بهره و اگر دو بعد از آن بدگر قلبی که تعلق بسیر

انفس دارد مشغول گردد و طریقش این است که ششم  
مبارک اسد را با ملاحظه این صفت بطریق عروج و نزول  
در دل بگوید

این ذکر ملکه دل حاصل شود انگاه سیر انفس که بلا مکانی  
موسوم است قطب سالک شود از حالات

فراق که عبارت از تشنگان ماسوی السدست بهر و گردد  
و در جمیع این اذکار و اشغال رابطه قلبی اشیع دانسته  
باشد و یک ساعت غیبت او را از دل بیرون نماند

بعد از این بمراقبه پردوز مراقبه اینظر بقیه علیه اله است  
که پردوز سرین نشسته هر دوزا نور آستاده گردد

پردوز چشم بر لبه سه خورادر پردوز انوارده حتی را خاطر و ناظر  
نصر نموده استغراق و انجملات در آن حاصل نماید

با اینها بحقیق رسید و کز محنت کفر و دین شوره زد  
از که بر زبان نه در باشد یک قطره سپرد باشد ربا لاترغ قلوتا

بد از حدیثنا و حسب لنا من لدن رحمة الله العالی العالی

مناجات

ای خدای پاک و بی‌پایان جهان را بنام تو دستگیر میکنم  
 این صغیر بیمار و سکن گدا از تو میخوانم عطای انتقام  
 جزوت و بزرگواری و در گیسو راه گم کردست نهانش بهی  
 حامل بار امانت شب بجهل لطف کن از غفلتش اورا نعل  
 بر سرش از چار سو صد رفتند دست برگیرش که وقت رافقت  
 از دواش غصه خسته جهان شده شش چهره را چار طبعش زنده  
 خاطرش اندر شش و پنج ابرو نزد جاننش پای بند شش دست  
 مانعانش فتاده و در جبهی نیرول زیر بارنا گهی  
 پرستش و بطون مایه شریف از کرم اورا غفلتش بیرون  
 ای بخت شرف فان مجید کن در اغوشش کرم و گوشتش به  
 دوی بخت سائر ربا نسیان اگر بر کنج نهانش کن حیوان  
 تا کسب جان اندران حالت غنا  
 بر دل افسرده را غمش بهار





بسم الله الرحمن الرحيم

قوله تعالى وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِقَوْمٍ أَعْلَمُوا فَتَأْتِيكَ فُتُونٌ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِقَوْمٍ أَعْلَمُوا  
بودیم از آن دهه سلم جانم نداشتند و یکی برهنه بود آن برادر برهنه قدری  
در درآستین داشت بیزار از رفیقیم تا به جهت شکار بر سر و مکان بخیریدیم  
قضا رسید هر چهارگشته شدیم و بدست چهار زن ده برخاستیم انگا چهار  
کمان دیدیم سه شکسته بودند و یکی بر دو گوشه و هر دو خانه نداشت  
آن برادر برهنه در درگاه گوسفند و بیجان را بچرخید تیر می تا به  
تیر دیدیم سه شکسته بوده و یک بر و پیکان نداشت آن برادر  
برهنه تیر را بخیرید بطلب صید را شدیم چهار آتش دیدیم سه مرده بزرگ  
و یک جان نداشت برادر برهنه در درگاه کمان کشت تیر از آن زن کمان  
بی خانه و بگوشه کن تیر بر بر و پیکان را بر آتش آتش بجان زد و گندی  
می بابت تا صید را بفرست بدیدیم چهار کمان دیدیم سه پاره پاره بودند  
و یکی بر دو گوشه و بیجان نداشت صید را بر آتش کشت بگرفت و بیجان به پیش  
بستیم خانه می بابت که مقام کنیم و صید را بخته سازیم چهار خانه دیدیم  
سه در سیم افتاده بودند و یکی سقف و دیوار نداشت در آن خانه بی سقف



و بعد بوار و آمیم و یکی چیم بر طاق بند که هیچ وجه معیده  
درست بر آن دیگ پیچید چهار گز زیر پا می کنندیم دست باکی  
دیگ بلند چون شکاف بخت شد شخصی از بالای خانه بیرون  
آمد که بخش من بدید نصیب مفروض دارم برادر کامل مکل و کیف  
نشسته بود استخوان شکار از آن دیگ بر آورده بیک سر و پی  
درخت نزد الو از پاشنه پا بروی بیرون آمد بر آن درخت  
رفتیم خبر بوز که کاشته بودند و بفراخن آب میدادند از آن درخت  
با دستان فرود آوردیم و غلبه زد و یک ساختیم و باطل دنیا گذاریم  
چندان بخوردند که ماییدند پنداشتند که فریب شدند از خانه  
بیرون نتوانستند رفت در سجاست ماندند و با یکسانی  
از کید آن بیرون آمدیم و بر در خانه محفتم و بیرون  
شوم از باب القصوف اول الالباب تصور می سازیم

بار نماز و اسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد خدا و نعت خورشید ایضا و منقبت اک و الهی

مقتدا و اضع راعی باطن آرای سالکان سکون باد که روزی  
این بند به کار بندید و اله موسوی خاک تهنانشسته بودند  
ناگاه دو تن از فقر وارد گردیدند و یک ورق کاغذ مرقوم  
متمن غلبه های اسرار که عقل به آسانه حل آن نتواند  
آوردند و این ورق را از ملفوظات زبان گویشتان  
حضرت بهر چه گیسو در این نور اصد مرقده یافته اند  
فضل و عطا بردیم و استکشاف معانی آن کردیم فرمودند این  
کلمات مهمل نتیجه نذرند خیالات بیفایده است معنی ندارد و کلام  
سید محمد کیسود از چشمتی رحمة الله علیه است از انجا پیش نظر  
صاحب رشاد و مشایخ پاک اعتقاد بردیم و التماس حل آن  
ر موز مشکل کردیم جواب دادند که این عبارت اسرار عاشقان  
و مستان جام معرفت است و غیر از ایشان کس دست رس بر  
آدراک قاصد آن نیست از هر دو جانان آمد شدیم ورق را پیش  
خدا آوردیم و می دانم که خویش بند نواز این کلمات را بهر نور مودود  
البت فائده در آن درج کرده باشد اکنون شما چه میفرمایید گفتم ای

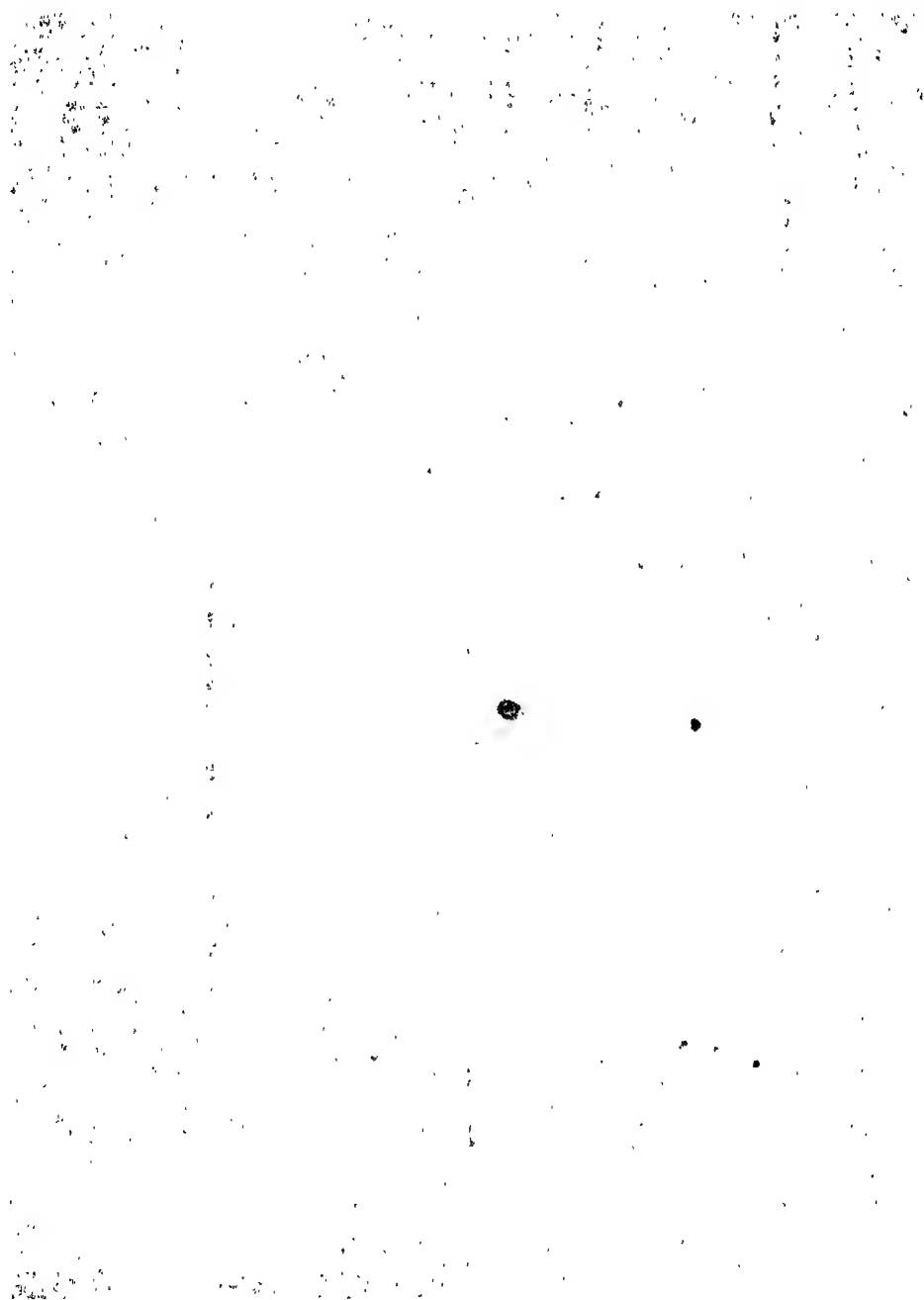
و روی نشان این و حق کاظمین بپیکرید و بعد از دور و دور  
آه پرتافکوی دران غایم اگر عقل ناقص درآید بر سر اینها  
شرعی بیاریم و این عقده محضی بر صاحبان و طریقت بکشاییم  
گفتند مقصود ما همین است پس قلم برگزفتم و توفیق از حق  
خواستم و شرح آن کلمات با مدار روح پر فتوح آن بزرگ  
وار باین نوع آراستم حق که تعالی و ملک آلا مثال نظر بها  
لناس لعالم بتفکر و تفکر این آیه کریم بر کلمات  
مقصود برای تبیین حقائق پرده عیشها و ترغیب  
بتفکر در استوارک مطالب آنست و معنی آیه کریم این است  
که ما این تشبیهات عقل میزنیم برائی ناس تا فکر و فواید غایب  
و این مثلها مدعا را بکشایند این جاحق ناس خود را انسان  
نگفت چرا که انسان دیگر است و ناس دیگر بدانکه آدمی چهار گونه  
نام دارد انسان و آدم و بشر و ناس و برائی هر نامی مقامی است  
یعنی در مقامی که میسر و یک صفت تازه در او پیدای شود  
مناسب بان صفت موصوف میگردید پس در وقتی که روح مجرد بود

و ظهور بقاب سببی اتصال در اختلاط نیافته بود امانت قبول  
مردمان گفته اند قومه شما لقد خلقنا الانسان في احسن  
تقويم و بعد از آن چون خاک نهم شد و قاب مرتب گشت نام  
او آدم گردید قال النبی صلی الله علیه و سلم کنت نبیا و آدم  
بین الملام و الطین بعد از آن که از نفخ روح امتزاج علوی فیض  
با هم شد و کثافت و لطافت و نور و ظلمت هر دو در آن صورت  
یاخت بست گرفته شد و قوله تعالى ای خالق بشر من طین بعد از آن  
که ظهور لغت و زبان در او شد و صرف شیطان را شنید و عهد  
فراموش کرد و گندم خورد و ناس گفته شد یعنی شیان کننده  
قوله تعالى ان کثیرا من الناس بملقاء و هم لایفکون  
بسی کسی که شقی و سراپا بدی است مثل کفار و فاسق و او با شر او تا  
و کسی که و صاف حمیده کم دارد و اخلاق ذمیمه زیاده تر مثل رقیم  
حروف و دیگر مدینه او بشر است که تنید بشریت مانده و کسی که  
اخلاق ذمیمه کمتر و او صاف حمیده بیشتر و در عبادت الهی کمتر است  
مثل مؤمنین و صالحین و عابدان قلاشع او آدم است که آثار آدمیت

در عالم سگسوار و کبک که نفس مطمئنه شده و از کدورات بشریت پاک  
 و در محبت حق نشاء و فنا فی خود بدرجه کمال رسیده باشد مثل  
 ارباب اولیا و کامل و انرا به انسان خردن شکل است بدک آدمیت  
 هم که با اینست و عالم پیران ناس و بشر پس خلاصه مقصود از این  
 تقریر آنکه خلقت انسانیت که حقیقت روحانی است بیشتر خلقت  
 آدمیت و بشریت و نبات که حقیقت جسمانی است و از اعتبار  
 قالب صورت یافته بعد از آن شده لهذا حضرة سید محمد حسینی علیه  
 السلام اول از حقیقت شروع نموده می گوید چهار برادر برادر دوم  
 مراد از چهار برادر چهار گونه ارواح است نباتی و حیوانی و انسانی و ملکوتی  
 که آنرا نفس نامیده گویند و انسانی قدسی اگر چه محققان در ارواح  
 جمادی را داخل کرده روح انسانی را یک قسم شمرده اند لیکن در بعضی  
 جمادی فقط قوت عقل جسمیت است و ثلثی ندارد و مقصود از این آن  
 ارواح مذکور است و قوت با و قابلیت که در نباتی و حیوانی و انسانی  
 یکسال است در عوالم الناس دیگر است و در انبیا و اولیا و انان کامل  
 دیگر و حضرت جناب سید محمد گیسو در از نور رسیده مرده از ارواح ارواح

یک قسم کامل و کل نموده اند و روح انسانی در هر کس کامل نمی باشد  
 بر این مذهب قسم تفریق یافت ناطق و قدسی اما روح نباتی یعنی  
 اشجار و گیاهانها قوت نباتیت دارد که آن نشو و نما و صفای  
 طراوت است و روح حیوانی یعنی روح بهائم و بطور با وجود  
 قوه نباتیت قوه حیوانیت هم دارد و آن اکل و شرب و خواب  
 و بیداری و تولید و تناسل است که در نباتی نیست و روح انسانی  
 ناطق با وجود قوه نباتیت و حیوانیت قوه انسانیست نیز  
 دارد و آن قوت ناطقه تبیین است که در نباتی و حیوانی نیست و  
 روح قدسی یعنی روح انسان کامل با وجود قوت نباتی و  
 حیوانی و ناطق قوت قدسی نیز دارد که آن صفات ملکوتی و کشف  
 معاملات غیب است که در ان سائر ارواح نیست پس می فرماید بهجا  
 گونه ارواح بودیم از نهاده یعنی از فک و فک چه که ارواح افلاکی  
 اند و اجسام خاکی اما ملک سبعه از قمر تا زحل مشهور اند  
 هشت فک المنازل نه فک الهی است اگر چه بعضی عقل پیا  
 فک المنازل و فک بسروح و عرش و کعبه را شمرده نه فک





معرعه نموده اند اما رباب عرفان که بدید باطن در دانه وجود درین  
 عرش و کرسی را ما و او و فک المنازل مشاهده نمودند و نه فکر  
 غیر از عرش و کرسی شمرده اند و نه برهنه بوده اند یعنی ناقص بوده اند  
 و از لباس کمالیت عریان و آن روح نباتی و حیوانی و انسانی و ملق  
 که این مایه نیز بدرجه لطافت برسد مانند او و صاف شدیم  
 ندارند و نسبت روح قدسی بیوهم اند و یکی جامه نداشت یعنی  
 جسم و جامه نداشت و آن روح قدسی است یعنی روح انبیا و اولیا  
 که آلوده بکدر و رت همگی نیست برخلاف آن سه قسم ارواح  
 که متعلق به ابدان اند و روح قویه و صوفی فیضی است که از جنات  
 قدسی میسرند و چون روح انسانی مورد فیوضات قدسی شود  
 آنوقت موسوم بقدرسی می گردد پس نسبت بآن سه ارواح از  
 کسافت جسمانی برهنه است آن برادر برهنه قدری زرد رنگ  
 داشت مراد از گنج مخفی است بموجب این حدیث قدسی گفت  
 کنز المصنفیا احببت ان اعرف فخلقت الخلق لا اعرف عینی  
 بودم من گنج مخفی و پوشید و دست داشتم این را که نه ناخنم

و جامه

پس آنکه مردم خلق تا شناخته شوم و شناسایی آن پنج شش چنانچه  
حق شناخته است تنهاروح قدیمی دارد پس از گنج مخفی روح  
قدیمی فیض می یابد بنا براین نزد استادان داشت بسیار  
رفتیم یعنی بازار کثرت تعینات و تنوع محکمات که از تصرف  
اسما و صفات حضرت واحدیت در دانش وجودند آمده اند  
تا برای شکار تیر و گمان بخیم مقصود از شکار مکارشفا نوار  
ذات و صفات خالق بی همتا است قصدا رسیده چهار گشته ایم  
یعنی در معرض خطاب آمدیم چرا که بموجب این که گیریم و آنچه  
ربک من بی آدمی از من ظهور هم در تیرهم و اشد هم در  
انفسهم است بریکه فالوایوش شهدنا آفریدگار مطلق  
ارواح را پیش از اتصال به هیبت آن از بهوش رفتند کواکبه  
شدند و بهشت و جهار برخواستیم یعنی بعلنا کدراواح  
بخطاب است بریکه نواخته شدند و در جواب بدل شهدنا  
گفتند ایش را لذتی و راحتی حاصل شد که گویا باران شدند  
و در استعداد خود قوه کایافتند و مقصود از بهشت و جهار آن است

که در چهار قسم ارواح بدست گویند قوه یا فقیه حیوانی چهار قسم است  
 حکیم بدست و چهار می شود اما از آن بدست گوی قوت نام  
 روح نباتی پنج قوه که آن چهارم و هفتم و نهم و دهم  
 و مولده اما جادیه یعنی نباتات آب و هوا را در خود جذب  
 میکند و از که یعنی از خاک نموده و در خود نگاه می دارد و نهم  
 یعنی ابراهیم می نمایند و نهم یعنی نمومیکند و از شوخی می کنند  
 و مولده یعنی برگ و گل و میوه از آنها تولید می شوند و قوه  
 حیوانی نیز زیاده بر این پنج قوه که آن ذائقه و شامه و  
 باصره و شامه و لامعه است اما ذائقه یعنی حیوانات ذائقه  
 ماکولات دارند و تلخی و ترش و شیرین را از هم فرق می نمایند  
 و شامه یعنی امتیاز بو با بوی می کنند و باصره یعنی  
 می بینند و لامعه یعنی صد گار می شنوند و لامعه  
 بدیهه گری و سردی و گرمی و ترشی را می یابند و در روح و از آن  
 ناطق هم زیاده بر این پنج قوه عقل مدرک و تخییم و حافظه و فکر  
 تهمینه و حس مشترک اما عقل مدرک یعنی بینی آدم عقل نظری و عقل

دور و تغافل می آرد و چیز را و مخفی یعنی قوت خیاها می  
دور و دور و حافظه یعنی حقائق را حفظ می سازد و فراموش  
نمی کند برخلاف حیوانات و فکر قریه یعنی قوت امتیاز در حقایق  
نیکی و بد و حق و باطل دارد و حس مشترک یعنی چنانچه حیوانات  
پنج حس ظاهر دارند از این پنج حس باطنی هم دارد مشترک  
بحواس ظاهر پنج مولوی معنوی در مشنوی شریف میفرماید  
بیت پنج حس است یا هست جز این پنج حس را آن چو علم سرخ و این چو  
وظایر است که دیدن و شنیدن و چشیدن و بوئیدن و لمس کردن  
انسان دیگر است و حیوانات دیگر است و در روح قدسی نیز بزرگوار  
بر این مابین قوت است اول لطافت و سبک و جی دوم پخت  
ملکی یعنی محتاج بخوردن و خفتن و غیبه آن نیست ستیوم  
کشف قبور و کنوسه یعنی آگاهی از مرده گاه و قبور و دفینه  
که در خاک اند چهارم مشاهده عالم ملکوت که عالم غیب و عالم  
و مرآت و مکاشفه عالم جبروت که عالم صفات است و لایست که عالم  
خوات است و پنجم الهام یعنی انو غیب ملهم می شود با امر حقیقه پس

پس اولا چه بایدست گونه قوتها بدست و چهار زنده بخاستند  
اگر کسی گوید از جای که شما خبر می دهید این چهار گونه ارواح هود  
در قید جسمانی در دنیا مدینه بودند پس این قوت باقی بدن چگونه در آن  
پدید آمد جواب آنست که این قوتها در استخوان آنها نشسته و این  
قابلیت را در خوردن یافتند نه اندک این قوتها از ارواح به ظهور آمدند  
انکه چهار مکان دیدم مراد از چهار مکان مجاوره و مراقبه و مکلفه  
و مشاهد است اول چهار کبریا با نقل از یک کمانک است دوم  
در تصور مرشد دینی و غیر آن مراقبه ضم شدن دیگر مکان کشی است  
سیوم از مراقبه مشاهد اسرار ملکوتی دل کشیدن و نرم ساختن  
سیوم کمانک است چهار کار تجلیات به کاشفه انوار ذات و صفات  
نمودن دیگر مکان کشی است ششم کشته بودن یعنی مکان مجاوره  
و مراقبه و مشاهد و مجاوره و مراقبه به مشاهد و تجلیات آثار  
و افعالی که مخصوص بعالم خلق و عالم امر است ناقص و مشاهد که  
شامل بر تجلیات آثار و افعالی است نسبت به کاشفه صفاتی و  
ذاتی که مخصوص بعالم جبروت و لاهوت است ناقص و دیگر هر دو

گرفته و هر دو خانه نداشت یعنی کمانه مکاشفه انوار ذات و صفات  
نهیر که غایت حق از مکان و زمان و از ابعاد ثلاثه که طول و عرض و عمق  
باشد و از جهات شش که قبل و بعد و میانه و یسار و فوق و تحت باشد منزله  
و میراست پس هر دو خانه نداشت آن برادر برهنه زردار است یعنی روح  
قدسی که چیزی که از گنج مخفی در دستش بود گمانه بیکوئنه و بیخانه میریزد  
یعنی از بجا بده و مراقبه و مشاهد و مکاشفه برسد و آنرا خوش کرد شیری  
می بایست برای شکار کردن تجلیات ذاتی و صفاتی از کلان مکاشفه چهار  
تیر دیدیم مقصود از چهار تیر چهار گونه ذکر است جلی سانی و جلی قدسی  
و خفی قلابی و خفی سری چرا که برای شکار مقصود تیری بهتر از نام  
خدا و یاد خدا نیست اما جلی سانی آنست که کسی یاد خدا بر زبان کند  
و دل از تعظیم و اجلال آنکه نام غافلان باشد و جلی قدسی آنست که نغمه  
دل و اعتقاد و عاشقانه بر خط و دخیلی باشد بیکوئنه از روی تعظیم و  
اجلال خود ذکر حق نماید و خفی سری آنست که زبان و دل را بهم درآید  
جنس باشد بیکوئنه روح و سر از جوهر عشق است بقفا و نفس و قلوب در  
محبوب حسیق نماید سر شگفته بودند یعنی سر قیم عجب و خفی قدسی

چونکه این برکت بختی نافصلند و انبیا را اولیا کامل علی الصلاه  
در کسری مشغول دارند و یکی بر وینگاننداشت و فرض این بر  
وینگان یا در میان بان و ملکات و اگر را در کار خیر می آید و  
بی نیاز است لهذا این تبر را برگزیده رفتیم چهارم بودیم یعنی  
چهار عالم عالم ناسوت و ملکوت و جبروت و ملائکه و برکت  
کمال تجلیات جز این چهار عالم نیست ناسوت که عالم خلق و عالم شهوات  
و عالم آثار شکارگاه تجلیات آثار پرست و ملکوت که عالم  
و عالم غیب و عالم افعال است شکارگاه تجلیات افعال پرست و  
جبروت که عالم وحدت و تجلیات ثانی و عالم صفات است شکارگاه  
تجلیات صفاتی است که شکار پرگزشت اضافات و تعدد اعتبار است  
و لا اله الا الله که عالم احدیت و تجلی اولی و عالم ذات است شکارگاه ذیلی  
که مخصوص بود شایستگی ذات پاک است همه مرده بود و در بعضی  
عالم ناسوت و ملکوت و جبروت که اینها نسبت به لا اله الا الله که هست  
بحث است مرده اند پس این عوالم بان عالم قائم اند چرا که عالم ذات  
و وجود آشا و افعال و صفات مشروط بود وجود ذات است و یکی جهان



نداشت و این روش و مسوین است که حیات ذات آن می محمود  
والله به جهان نیست بلکه جهان آفریده است او جل و سر برهنه زود  
کما نکتش تیر انداز یعنی روح انسانی قدسیه که از گنج مخفی چیزی  
داشت از آن کان بیخانه و بیگوشه که مکاشفه با نشان تیرهای پرو  
یکان را که ذکر خفی سری باشد بر آن آهویی به جان زد یعنی بوم  
غیب بهریت که عالم ذات است الفات گرفت و کمندی باریت نهج  
نقد آن بنیدیم یعنی ضرورتی که فکر کنیم تا این فکر را از دست  
زود بار و ام کور مکاشفه ذات و صفات حق پورسته محکم باشد  
چرا که شیطان در کین است حضرت موسی علیه السلام فرمود و ما انشأ  
الاولی شیطان یعنی مرد فراموشی بینداخت مگر شیطان هرگاه آن  
ملعون دل موسی علیه السلام که پیغمبر خدا بود فراموشی انداخت دیگر  
چه رسد لغود باید منها چهار کند دیدیم یعنی کند عزت کند  
و کند وحدت اما عزت گوشه گری و کم اختلاطی با حلائق است و کند  
خلوت تنها در یاد حق بودن و هیچ کس را بدین خود و هیچ خطره را در  
دل راه ندادن و الفات در دام محبت محبوب گرفتار شده است و

باجوب یکی شدن و از خودی یکی برآمده است که یار و یار بود و بعضی  
کند و عزالت و خلوت و آفت چرا که عزالت و خلوت بقین که بافت  
و تحت حق یار و یار اند و آفت نیز به مرتبه بعد از محبوب که بود  
تا قصه است زیرا که نشان عشق و معراج آن نیست که در راه یکی سازد  
و از دوئی فیما بین از روی ننگ دارد و یکی هدیه و گرانه و میانه است  
در خیر و قدیم کنار را گرانه نویسد یعنی گشت و حرکت که عالم  
نیکبانی ذات است یقین که کائنات و میانه ندارد و از جهات سه  
و ابعاد ششگانه منزه است صیقل را بان کند و بیکرانه و چنانچه بر زمین  
یعنی بر خود لازم گرفتیم خانه می نایست که مقام کنیم و صید  
پخته داریم روح را بدن منور و رشید چند که قدسی باشد تا در صید  
پخته بود و از قوه روح قوه قلب حاصل آید چهار خانه و پریم یعنی  
عناجر و ریم که خاک و آب و آتش و باد و آب و آتش است در همه اقدار بود  
یعنی خاک و آب و آتش چرا که خاک که مندرم من گریه و آب خشک  
می شود و آتش میبرد و یکی رقیف و دیوار انداخته آن باز است یعنی  
هر که رقیف و دیوار ندارد و محسیم نیست و شک روح است در آن  
خانه بی رقیف و بی دیوار در اندیم یعنی در خانه بی هوا و عشق حق که مقام  
لطاقت است و فی الواقع در خانه محبت الهی حساست نیست  
و بهر او آنی خانه لطافت و بیکر و بی است و یکدیگر و پریم یعنی دیگر

مشق و محبت که همیشه در جوشش بر طاق بلند نیاید یعنی بر طاق  
سماوات که آن طاق کشتکوه فیها مصباح است و در کلام مجید است  
الله نور السموات و الارض مثل نوره کشتکوه فیها مصباح المصباح  
فی حاجه الزاجه کما نحا کوکب در بی یونان من شجره مبارکه  
یعنی نور خداست چنانکه آسمان و زمین است و تمثيل نور او  
مثل طاقیم است که مطابق چرخ است و آنکه چراغ در شیشه است مخاف  
مثل ستاره درخشنده که بالیده است و است شجره مبارکه ارباب  
عرفان و محققان گفته اند که روی مؤمن طاقیم است و نور حق  
محمود بیدار و همیشه که هیچ بر که طاق و نور و جلاله  
چراغ هدایت و راه همیشه که هیچ وجه و حیل و دست یاب و یک نرسد  
چهارگزشت پیرایه کشیدیم یعنی چهار گونه فنا بدست آوردیم او افنا  
از ادب و اخلاق و بشریت و اخلاق ذمیمه و نفسانی و دیم فنا فانی شد  
در قیود و مرثیه ها طر که کما فنا فانی شد گویند پیغمبر فانی شده  
در نصیر حقیقت بحر صمد و حقیقت کلام که زبده حقیقت انسانیت  
و اگر فانی السوال خوانند چهارم فنا فانی شد در مقام شهادت  
فات و صفات و قدم بر نه موقوف قبل ان تموتوا گذشت تن که نرسد  
فنا فانی و اند پس بگاه باین چهار گونه فنا فانی شدیم درست  
بان در یک رسید چنانکه بی فنا خودی درست بخت خودی حقیقتی

فرستاد چون تکلیف شد یعنی خدا بطه کمال رسید شخص را  
بالای خانه میبرد و آنرا یعنی ابلیس را دعوت و بالای خانه میبرد  
آن فرمود که خلقت ابلیس را از آتش است چنانچه خود گفت خلقتی  
من ناز و آتش سرکش است و میل بیایا میکند پس ابلیس برآورده  
و گفت که بخش من بد بند نصیب مفرض دارم قوله تعالی  
وان یدعون الی شیطاننا مرید للعنه و قال لا تخن من  
عبادک نصیبا مفرضا و لا تخنهم و لا عنیهم و لا تکره  
یعنی ایها الناس بگو که از شر شیطانان مردود و نفعت نشود  
تغافل او را و شیطان در جناب الهی گفت که هر گاه می گوی که از بند  
توضیب مفرض فرض کرده شد یعنی البته مگر که گفت آنها را  
و در امانی یعنی آرزوهای دور دور را اندازم و امری کنم  
آنها را به سوی اعمال خبیثه بنابر آن شیطان خواست خلعتی بدارد  
برادر کامل بکمال که روح انسانی قدسی بود و بجهت یتکاملات  
رسیده در کفین شسته بود یعنی از کفر شیطان آن پیر نیلش  
نبود استخوانی شکار از آن و بنگ برآورده بر تارک سرو کار د  
مراد از استخوان شرک خفی است که چندی مودع صانع باشد تا بمقام  
وحدت رسید و از اینست که دو گشت یعنی و هم خودی بنیامد  
شرک خفی دارد و روح قدسی پاک خازنه نقد وحدت است

آن استخوان شکر حنفی را از دیگر برآورده بر سر آن یک سدر و درخت  
بر سر آن یک سدر درخت در دانه یا ششم یا دوازده سدر یعنی شکر  
خبیث که درخت حب و بسیار و در دانه های مردم ریخته و دانه از  
قدم تا مابین ابلیس پیدا شد قوت آنها شکر و شکر و شکر و شکر  
و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر  
خبیثه درختی است که بر آید در قعر دوزخ یعنی در آیه الا سفل  
و طلعت آن مثل سر باغی شیا طیل است بر سر آن درخت رفیم  
یعنی بر سر وقت آن درخت رفیم و به چشم عیسی تا بین  
آن شدیم نمازش در درونی دارین است خریده گاشته بودند  
مقصود از خریده اهل دنیا است که بزرگی لذت جسمانی متوجه تحصیل  
مال و منال شده بر یکدیگر می افتند و بفال احسن آب می بارد و در باد  
از فلاخن رجوع و قبول مردم است یعنی اهل دنیا حب مال و جاه  
رجوع و قبول خلق پرورش میگردند از آن درخت بارغان فرود  
آوریم یعنی باد غرور که نشان رو سیاهی است از آن شجر بزرگ  
و انداختیم و قلیه زدند و اختیم یعنی تخلیه زدند که طلال در دست  
پختیم و با اهل دنیا گذاشتیم که مستحق این رو سیاهی و در درونی  
سهمان مردم بودند چندان نموده اند آن قدر از درونی هر صدمه را لقمه  
دخوف کرده اند که ما میداند پنداشتند که عزم شده اند فریبی تن

پیر و ران در نظر از باب بصیرت اما سرش آفتاب تشبیه می  
کرده اند از خانه بیرقده نتوان پستند رفت یعنی از خانه دنیا  
چرا که گذرگاه عاقبت تنگ است اهل جریده و تفریدان بین گذرگاه  
تنگ نمیتوانند گذشت و طریهان مال و جاه حرام که آلوده به علائق  
جسمانی اند خانه دنیا را برادر نتوانستند در نجاست مانند  
یعنی در نجاست دنیا چنانچہ رسول اگر مصیبت الله علیه سلم میفرماید  
الدنيا جيفة كوطالبها كلاب یعنی دنیا مرده است و طایف  
آن مردار کنندیده سگها نند و ما بآب آن از کید بیرون آیم  
یعنی با مدار فیض قدس از دست خطرات شیطانی را شدیم و مگر  
شیطان با ما کار می نتوانست کرد و که تعان یکید شیطان  
حکایت ضعیفا و بر در خانه بختیم در واره بر آمدن از خانه  
دنیا و در واره داخل شد در خانه عقبی قبر است که از اول  
منزل گویند یعنی از خانه دنیا نقل زده در گور که در واره  
خوابیده ایم نه گفت که مردیم چرا که در میان خدا که موت اختیار کرد  
بدست آورده از فنا فی الله عمرتیم بقا باشد رسیدند همیشه  
زنده اند و نمی میرند و رفتن آنها از دنیا انتقال کردن است  
از یک خانه بچانه دیگر چنانچہ حضرت رسول مقبول علیه الصلوة و

السلام فرموده ان اولیاء الله لا یهوتون ولا یمنون  
 من دار الی طار و پروردگار عالمیان نیز اشارت نموده -  
 ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بذا حیاء  
 عند ربهم و ان لا تشعرون یعنی نه گویند شما در حق آنها  
 که خود را در راه عشق مولا کشته اند یعنی آنها را مرده مگویند  
 بلکه زنده اند لکن شما شعور ندارید که این معنی را در تفسیر  
 پس میفرماید که در خانه محققیم و بسفر روا شدیم یعنی بسفر  
 عقوبی که سفر در فنا فی الله است بقاء با الله است باید دانست  
 که اگر باب عرفان فرمودند السفران سفر الی الله و سفر  
 فی الله یعنی سفر دو قسم است سفر بهی و خدا سفر در خدا اینجا  
 که بیانشه ما چهار برادر چندین و چنان کردیم سفر الی الله بود  
 و ویم سفر فی الله یعنی سفر در خدا آن سفر اول تمام با آخر آمد  
 و این سفر دوم همیشه برقرار ماند از باب تصوف و الود الی الله  
 یعنی اول سلوک باطنی تفرخ و سیر این حالت باطنی است یعنی  
 شناسایی از این حقیقت که ما پیدا کردیم و ما پیدا نکردیم که  
 که بر و ام پور شده نماید و آنچه منکشف شده بود در خدای الو  
 الابصار عرض نموده شد اگر کسی این شری را پسندد فرماید آرزو

محبتها را

محرم شوم بهتر از این تقریر نماید والسلام علی من

عواصم سیله

ARCHIVAL CELL

Dr. Zakir Husain Library  
JMI, New Delhi-110025,

MANUSCRIPT



the 19th century, the British government had a policy of non-interference in the internal affairs of India. This policy was based on the idea that the British should not interfere in the internal affairs of India, as long as the British maintained their control over the country. This policy was based on the idea that the British should not interfere in the internal affairs of India, as long as the British maintained their control over the country.

The British government had a policy of non-interference in the internal affairs of India. This policy was based on the idea that the British should not interfere in the internal affairs of India, as long as the British maintained their control over the country. This policy was based on the idea that the British should not interfere in the internal affairs of India, as long as the British maintained their control over the country.

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعلنا من جنس واحد وخلقنا من نساء  
مختلفة والاسماء واللقب والصفات والصفات باسما  
مختلفة الى الجبروت والعارفين والادبوت وعلى آله العظام والكرام  
واعلم ان الكرام الى يوم القيام ما بعد سبعمائة سنة وستمائة ايزدي  
ودرودنا محمد وباركاه احمد في ايام رسالتهم شتند چهل وچهار  
وهر درجه متضمن به خمس تعينات توين اول به تفسير خوان توين  
آيت شريف محمد و توين ثاني به تحرير مضمون صداقت شتون حديث  
مبارك محمد و توين ثالث بتزجيم آيات نيفض آيات مشتوي معنوي  
مفقا و توين رابع بتبيين كلام وجد الكين خلاصه مضامين يكماي  
يعني بيت سندی از رساله حضرت شاهجهان پناهي تدس سره

[illegible]

اینک که در مشعر کلام قدسی است و اینک که در مجلسی با شایسته و با فضیلت  
 طایفه نیکان بیرونی جای خدمت خوانده یار و ب معصوم و مطهر و اقدس  
 و خاتون پاک گردانیده اند و اینک که در مجلسی است و در مقامی شده و در  
 ایوانی بیرون و در وقت روز جمعه چون مقدم شد پیش از همه ساجد و ساجد  
 و بیرون افتادند و تمام نا پاک و مطهر و طایفه پاکیزه کشتن گنبد و بیرون  
 بیرون آمدند و به نیت نماز ایستادند و در وقت که در وقت نماز ایستادند  
 و در وقت تقیید و تحویل تحقیق و در وقت خاتون ایستادند و در وقت  
 و در تمام و در تمام با نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يخرج في آخر الزمان رجل عظيم  
 الدنيا بالدين يبعثون مناسر جلود الفضائل من الدين انتهم على من  
 اسكر و خمر و هم قديب اند و سب يقول الله تعالى ارجو يفترون ام علي  
 يفترون فوجي حلفت لا ابعثن على اوليك منهم فتنة لهم و عليهم  
 حیرانی و رواه الترمذی و مشکوٰۃ و نحوه و غیره و در سخن بعد باید بدینک

و اما در موردی که در بعضی کتب ازین صاحبین به خبر برادران آن  
است گفته که سستی جهت و از مدینه به سوی قاهره و حامد بنی کلبی و  
چندی دیگر از ایشان و بنویسند که آمده است که ششانی در خم کاف انصاره  
از بیت کلبی بگریزید پس به سید تبدیل چون جسمانی برهنای آن  
خود تصدیق و توجیهی ظهیر که مرا ششانی میسر آید یک هافس که  
بنی نوع حکام آنکه بر دهنی را دلیل می باید روشن هافس و من تحت  
نشاند از و خواستند پیشتر نشاند چون او باطل انجا نشاند و او را به  
نزد و بر تقدیر نسو بداشتند و به سیم و ر استنای حصول  
حسب است قال الله تعالی من حلف و علم ناله به ساجده الی مغفرت من  
الحکم عن مصعب بن سعد عن ابیه قال انما عشت لادعایه  
عن ابی صلعم قال التوبة فی کشتی غیر الا فی عمل الاخرة و رواه ابو داود  
شعوبی قاهره است این جرایم با بهره این خلیش ساز و روشن  
زودتره این گو فردا که فردا گذشت و تا بکلی نگذرد ایم کشت و بیت

[illegible]



بی بینظیر و عرصه خود که تو بی هیچ سبب غنی خودی و درگاه موصوفات  
ممنوعی با ریقت و در کتاب مقصود بر تفت آرزویش نباشد التماس  
از شاه و او را که ای بختگاه و در هیچ یکم در خبر طالب مرادش نیست  
قال الله تعالی من جاهد یحکم لوائه من یخلفه من یتبعه یأثم الله و  
رسوله ثم یدکر انکوت حکم و قبح و بصره علی الله تعالی عن ای باب  
الاستیوای غرض حق صحبت رسولی شد مسلم یقول من فعلن فی سبیل الله  
نماست او فیکم او و الله فیرسده او بصره او در غایت با هست او مات  
یعنی هر که با حق میشتن شد الله فانه شهادت او که نکست او را  
و او را او مستوی تو هم کن مراد از او که بصره که در حق فعلن بمشغول بود  
اندر این راه بی ترس و میترسش تا نام آید و می فارغ میباشی به حد  
مراد است این زمان بود که هم به عاقلان این غنی فعلن از کلام او  
نیت رسیدی پیروی می کنی انوارش تا به آنچه جل بیان حق و صبر  
جبار و نیت او در حدیث آمده است که شاهی از بی سببش



و این حال خود خونریزی نشود بیکباره آلوده و از راهی سوزانی نخورد  
که توب چون آن عرق کبریا بدید حاجت خیرین گردد و این راه بسیار  
پایسج و بی کشنده کلمات تنویر سیرت را بیان فرموده و سر مجسم نقش  
این صفتی سیرت را که در بعضی استفسار حاجت توب بیکبار و تابت  
در مردی نورانی داد که در فلان کتب صاحب است و است که در این

توب کلمات حدیثی دارد و آب بر روی کاره صیت و نری آلوده سانس  
منو علیه آنرا سازند ماه در راه آنجا که بر چرخه صلیت او پدید آید چنان  
عاقبت نداشت و است چنانچه در میدان طلب انوار است و در این مقام  
نرسود و با برود و نمود ملائمت است و عذاب آید خود با این صفت  
افزون محبوب حقیقی بر صدق طلب آن جوان و عظیم جنت او  
بید قدرت و هنر عارف او را از صفت وی بعید نموده و قریه صفتی  
را قریب می نماید فرموده توان داد که صفت علی مستدر و باقی مانده  
در هم دیگر قیاس نمودند چون از این مابقی از عطفون است که فرمود  
نزدیک

بر جبهه جبهه آن ابراهیم حقیقی بخشد و در جبهه ششم در تکریم تکریم  
گرفتنی آیت عالی الله تعالی جل جلاله و علم نوره یا ایها الذین آمنوا  
آمنوا بالقول الله و استنوا به الذین هم سیدکم  
تفکون حدیث عالی انبی صلعم من مات و لم یغفر و مات زمام عقد  
مات مبتدئ اما بابتیته عذرا یا پیر را بگردد که بی پیرانی سترایت  
بس پیرانست و خوف و خطره پس و بی آنکه ندیده کسی تو را  
این مرقه بنام پیر سیم صاحب و به تکریم نوره جل جلاله و علم نوره  
پیغمبر که از صحابی خود است بی تو سکه شراب جودت و نوره و علم نوره  
خانی به ریح کدیمی بخت پیری که موت میخان گهانی و از بی آنکه  
لطیف بوی متولد است مانی و نوره و علم نوره جل جلاله و علم نوره  
میکشود و نوره و علم نوره جل جلاله و علم نوره جل جلاله و علم نوره  
بنام علیه صلوٰة و السلام شاه مردان شیر خندان صل و سلم و صلیت  
نور و نوره که ای پیر برشته کزمت بر متکالی عو و نوره و علم نوره

و شهرهاست خود مشرق و تابش و از سایه طلایی محبت خاندان حق که حقیقت  
 کائنات را که شجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء اندر متفرق  
 میشود و سرزمین را قریب از تنه بدان سرزمین نور صفایه چون وارزایی  
 و بود مسعود این زلفه محمد و آلش تصور میشود هم صدق ارادت و کمال  
 عقیدت بوی شیراز و محبت اهل بیت توفیق خاسته است از کمال  
 میثاق و خدمت از باب تصوف دیده الهانت را روشن می نماید  
 و بعد از آن در محنت کشی آیت قال الله تعالی جل جلاله و هم یزاد  
 و حسبکم من تدعون و انما یتم مثل الذین خلوا من قبلکم  
 مستقیم با ساد و العشر و حقیقت عن جابه و در قال قال رسول الله  
 ص الله علیه و سلم یؤد اهل عافیه یوم النبی منه حبیب یعطی اهل ابله  
 انتداب لوان جلودم فانت قریب فی دارنا بالقادرین رواه  
 اکثر منی و اخرج فی حدیث طریب و انی زان بلاد کانیا برور شدند  
 سیر کبریا بختی اندر شدند و هر که در راه محبت پیوسته بود و بار

میت پشته نشسته عاشق در غم غلو بود و بیک حلو بر حسن بوا بود  
بیت و آقا نهاده تهنیتی در دل نه توانا توانی دانسته بین نه الهی  
نعلین و تکیه روح اندر رویا تون و تونی گوشتنا کسی تونری  
کلیف در بر داشته اندر دهان مکرر است که وقتی غنایب تو بهار  
مورخ شیخ منصور حلاج قدس سره پیرایه ما با کوه و بستان صامت  
گردیده گشت که ای بهار پیرایه باغستان غروب کاغذ و دایره  
بخشای بهارستان حدود و حاد فانی بهار جهانی که خوابی بیک بیک  
وجود بلا آموخت و جهان غم اقتدران می بیند و تهنیتی بکن که اگر غمی دار  
درین دنیا غم از تهنیتی و آنگسار با بهار رسد هر آینه شام رخ  
و درخت و تهر و از شمع گلهای دهان و نیرال و بوسه و بیل خاطر اهدایت  
ماشاء و نفسی محن بهر آن بی پایان مجوسه و درجه چشمتیم  
تا کسب ذکر الله آیت قال الله تعالی اجل جلاله و علم توانه یا ابرار الله  
و انوار از کبر و الله ذکر کثیرا لعلکم تعلمون سید شاه علی محمد الله بن ابراهیم

قال جاء عرابي الي رسول الله صلى الله عليه وآله فقال اني الانس خيرة قال طربي  
من طان عروفا وحقن عود قال يا رسول الله صلعم ابي الانس  
افضل قال ان تغارن الدنيا ولسانك رطب من دابة الله رده  
رسول الله صلى الله عليه وآله انما نزلني لا والله لا الله لا في الدنيا في شجرة بن  
راه را به تبع لا در قتل غیر حق براند در نگرانی پس که بود لا و ماند  
ما لله لا الله باقی جلدت : شادمان ای شریک شریک سوزفت  
بیت کبری یلوار ناجی کنی خنجر به پیش و شمشیر خون  
پتوی و تون سپید گلش : تهنون بجز کوش : قدم کویار لای  
کایت ذاکری شبانگاه بکر محبوب حقیق رطب لسان بود تواتر  
و تو ای در تذکره اسسم مستغالی مقدر ایام و لیالی می نمود دیو مروجم  
که کنایه از خطرناک حسین مروجم است در خاطر خطیرش و هم انداز شد  
که این همه الله الله را بیک کبی و این بکلی دعوت را اجابت او  
بیچاره ازین دهمیات حریفایمات عروده و ثقی امید را از دست داد و دنیا

و خداي متعالی بفرموده سبب این غرض نموده چون از عالم الهام بی غشال برود عالم  
رویا غرض علی بن ابراهیم را معاینه کرد گفت که این باغش و اهانت او از کفر الهی نیست  
و موجب امتناع تو از حقوق ناشی می باشد و در این عذر عدم نیل به آسایش  
نموده و در پیش فرمود که بهر ب مطلق بی غرض و یک که اشتغال مجاهد بنکره من  
منشی از جریب جلال با شده و باره باینده نام تو از آنها امی بی از طاعت  
یکال ما در جسم خود در بیان فکر آفت قال الله تعالی اهل بلاه و اوله یا ایها  
الذین آمنوا اصبروا و صابروا و ادرابطوا و اتقوا الله لعلکم تعافون و در پیش  
عن عمران بن حصین عن ان رسول الله صام قال مقام الرحمن بالف و افضل  
من عبادته ستین سنه رواه الالبانی فی شعب الایمان مقبول  
چون در معنی زنی بارت کنند بهر فکر از کشته بارت کنند و ای باب  
تو همین اندیشه نامالتی تو استخوان و ریش اگر گل است اندیش تو داشتن  
و بود خاری تو بهیه گفتنی بیت کل بی بی سیت خوت دی برین پند  
و سار به فاصدائی کاره کنی رسایندی کیچ دی کاره است

شاهنوشی بر کشتی رکوب نمود و گذشتن بآن پرسید که از علم خود چه دانی باین  
 طراح حضرتانست بر چیزی نخواهد اتم نوشت که نیم عمر تو ضایع گردد و گذشتن بآن  
 دل شکسته تاب جواب نیاورد و غمناک شد و فریاد افغانا با دهنش افکند و بگوید  
 اندر آنکه در آن کشتی بر کوب با غدا بطلان از آن حافظ بمانست  
 کلام استغفر شدی نمود کوی عدم سیاهی خود اظهار فرمود که این بیان  
 بنیای عمر تمام حضور یافت و مستور قریب ایلام است و کشتی و کشتی  
 و کشت وانی آن منبع آمل و آملی غریق در آب استی آنکه این همه محو بماند  
 مطلوبش نه نمودن در آب و در آب در میان فناء و بقا آیت  
 قال الله تعالى جل جلاله و هم نورا ما ریت اذ ریت و لکن الله  
 رمی حدیث عن ابی هریرة رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 ان الله تعالى قال من عادی لی ولیا فقد اؤنسته بحرب و ما  
 تقرب الی عبدی بشئ احب الی مما اقرضته علیه و انزل

عبدی یشتربانی بالنوار حسنی انجبت فاذا انجبت قلت  
مهر الذي ليسع به امره الذي يبصر به ويره التي يبصر بها  
جهد استخافني لا عجزته و ما قد بدت عن شيخي انا ناعله يروني  
من نفس المومن يكره الموت وانا الكره مساؤه و لا بد له منه  
داد النبي يمشي چون پری غائب شود به آدمی با کم شود و از سرود  
آدمی به روی او زده پری خود آمده که کس بی الهی نامازی گشته  
چون پری را دین دم و قافوز بود که دگر آن پری را چون بود  
ویناء و حسن با یونی مناهن من به به جوگی جادیت من به جوایا  
آل بیت من حکایت سلطان العارفين شیخ با نیرا سلطانی شد  
بعزم زیارت بیت الله مر حله پیمانی میگردد چون کعبه رضیه او و درین  
خلعی بود بمقتضای الهی مع من احب و قتی نرفت و طلب عالی  
همتی متانت فرمود که دیده نابین و دل نور کشید اینی داشت پر کشید  
که ای با نیرید که امیر وی گفت بکه معظم میروم فرمود که او راه چه داری



گفت که دو مرد در آن نقره دارم و زمان داد که آن دو چهار پیش من بنشیند و پیران  
من بیست هزاره طواف آن و طواف وجودم را از طواف بیت اثر بیکوتر  
و اگر بیک ریاضت را از این لغای برانست شمار در تب یا و هم در قرص  
حضرت باطنی آیت قال الله تعالی علی صراطه و هم نواله فویل للمعتدین الذین  
هم یمنون صدقهم سابقین حدیث عن ابی ذر و رضا قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و آله من قبل علم الی بعد و هو فی الصلوة مالم یقف  
فاذا انتقلت العریف عنه واده الحمار یوراد و و النساء الذی یستوی  
راکب یکسان بود اصل همان است که خویشی ترک فرزندانی و اگر چه  
غیر از او گردد و آن کار و نیز در نیم جو بیست جانان پستین  
پاش که تان تان ناهم شود و نه و چای و خود تهنون بود تکبیر بخواند  
خصایست سائلی از حقنی پرسید که بکار و در نماز ناقص است یا نه فرمود که  
اگر از خوف یا محبت حق سجاده و تقاریر باشد نماز انقضائی نیست  
و اگر از غم یا سوزی الله است نماز ساجده خواهد شد زیرا که مقصد از نماز و طلب

یطلب انهم از نماز حضور دل سبک نه قیام آب و گل چسبک لا اسلوا  
بالله حضور ثبت واقع است و لیکن بنظر ائمه قدس سره دنیا بکم وارد و درجه  
دو دهم بر حسب مصایب آیت خالی انا تعالی اجبت بود و هم از الله  
بشر الصابرين الذين اذا ما بهم مصيبة قالوا ان الله وانا اليه  
رابعون ومرتضون عن محمد بن الحسن بن محمد بن مسلم عن ابي عبد الله  
ع قال قال رسول الله صام ان العبد في الصوم لم يمت الله عز وجل  
لمن يصدق الله استلام الله في جسده او في ماله ثم صبر حتى لا يمت  
المنزلة سبقت له من الله روادعه و البوداود بنحوي بن زمان گوید  
بگوئیم عیسی نوحه که ترا خیمه ای کنم ممکن میشود از حدیث تلخ بگوئیم  
ترا تا از تلخها فرو شویم ترا تلخ گردانم ز تلخهای خوشی تو بگویم  
بد از روی تو که با بریا رسند از آن بگویند بیان پس نه شود از پست  
پیاوی پی پست گری تو تلخ می رسد و در پیش از خیمه پست رسیده  
دست مدید مشقت فرید رسیده لیکن از اینجا که بر جاده مایست خوش

قدیم ثبوت و هم داشت لواحق شکوه بلای در میدان و نای غمی افزاشت یک  
 یکیش به پاس و بدایا حدیثی است بسیار ناه معیرب الا نوبالی به اس جود انفس  
 می گاشت بر سپید شدن که موجب شکر است و متواضع و باعث تفرج مشکانه  
 چیست گفت آنکه به محبت متواضع ام نه به محبت یعنی احسان به  
 مصایب و منافعه لایب به سب امتوان محقق محبت هواد است  
 و محکم و نایب و درت این جان نشاء پاکشی از نور آن خیر حق و  
 اشیر باطل مطلق و در غایت عروج و تحصیل عروج و نایب  
 حال الله تعالی جل جلاله یا عیتها النفس المنطوقه ارجعی الی  
 کتب را غیره مرضیه فادخلی فی عبادی و الدخلی فی جناتی  
 عن الی هریره رضی الله تعالی رسول الله صلعم ینزل بر ما تبارک و تعالی  
 کل یصله الی السماء الدنیا و ینزل بقی ثلث الدلیل الآخر و یقول من  
 یدعونی فاستجب له من ینالین فاعطیه و من یرستعنی فاعطیه  
 متفق علیه متشوی پنجم و در آن بیدار کن ز گوشه با تا بگوشه آید از

گرددن خورشید از عقول از نورس باصفاء ماضی آفرینان گن  
بیونان بارزگان چنانچه و نه یافتی از روز یاران کهن بر شافتی ست  
سیرتین سیرتین سیرتین افکار و افکار نه بر نه چادر نهاد و چو زان به پیش  
سازن همیست که است با کج تر خیر و بی و کفن جا کج سیرتین  
تا بهر ایراد طوطی گویند و نفس بود که بر نفس بکلمات و لا ویز و سنان  
عذوبت آمیز در دلکشای و روض از زای و کج کشتن می نمود رفتی  
بارگانی را از افغانی سقند رستان استاد طوطی پیامش را آوردین به  
برخیزد بهر یکس ازین خاطر شد مصلحتی شوی به حضرت آن لایحه سیرتین  
پایان است روی و بعد از ادائیج لازم اسلام و محبت ازین معجزین  
تغیر محنت هر صداری و کف و کعب هم را از محبت سیرتین محبت  
محرور و درستی از راه برکت بهایت بعید است و این خلقت نهایت  
دور تا چو این مافات لولیان مرغزار صند است و او شکست آن است  
پیش نهاد طوطی از آنها یعنی اصفهانی پیام حسرت و توبه بپیش نهاد

بینا ویدر حرکت مانده بود گمانی باز چون بگویی تو همه بجانب و لمن بالان خود  
را انداختی محسوس باجزا روی بر سید و فرمود تو اقبل ان نمونوا شیه این  
باشند و بری چون خود را از حس و حرکت باز داشت زودتر علم من من  
بهر صدمه عالم اطلاق افراشت «...» در ترک ایت و شایه  
چونست آیت قال الله تعالی جل جلاله و لم نواله ایفا تو او افتم و جبه الله ان  
و اسرع علیم حدیث و عن ساذ بن جبلی رضی الله عنه قال احسب  
عنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذات غداة من الصلوة الفاتحة حتى  
کذا ما تراهی عین الشمس فخرجت و یوافی ثوب بالصلوة فصلی فیها رسول  
صلوة علم و تجوز فی عبودته علما اسلم و صاب صوته فقال یا علی مصیبا فکم  
لما اتمتم انفسکم الینا ثم قال اما انی ساعدکم ما حسبنی غنام  
افداة انی فقلت من الایلی فتوضأت و صلیت ما قدرنی فتوضأت  
فی صلوئی حتی استسقی فقلت فاذا اما بی بی تبارک و تعالی فی آسن  
صبره فقال یا محمد قلت بیک رب قال نعم یختصم الملا لا علی

قلت

قلت لا ادرى قاتها ثورنا قال فرأيتهم وضع لقمه بين كفتي حتى  
وجبت بردا فامسك بهن فذيتني فثجرت في كاهشي وعذبتني فقال  
يا محمد قلت عليك ربه قال فمحم ختم الوصي قلت في القدرت الله  
قال وما بين قلت شي الا اقام الي البراءة والحدوس والسياسه  
احمد الله قاده سابع اوفى بيني الله بهات قال ثم نام قلت في القدرت  
قال وما بين قلت اطمعهم اطمعهم ولبس الكوم الصدوق بالليل والحق  
ينام قال ثم قلت اليوم اتين اساتفت فعل العجزة وكنت اسدات  
وجبت اسان وان تقربا في ربه حتى فلهذا ربه فنته في قوم فتوتني  
غير فتون اسان حجاب وحب عمل فخرتني الي جده فقال حالي  
صالح لم اتها حتى فادرسوا ثم قدسوا رواه احمد بن محمد بن قيس بن



این سخن از خود زشت و مستغرق در بانی و بعد و حالات گشت ایستادست  
 چون با فاشه آمد جوی خودش بیامنا از لیست و از بوی بزرگش بی گدازد که  
 حاضر شد و شدت حواسی بود و در وضو داشت که در چوبه مدیون می چید بود  
 و چنان در صورت توکل می دانم حالت ادبی نمود و در بود و فکر که عظیم بیجهت  
 و است به خودم که در بساطت بر تو پریشانی خطاب با من و از بساطت که در  
 پروانه شمع حقیقت اگر از انوار بیال و از عالم اجسام غایب بود و در آنجا  
 از منی بغیر ملتفت از شمع و از انوار بیال و از شمع و از انوار بیال و از شمع  
 متغایب نگشتی و دید پا تو در در استکبار صحبت و استیجاب گشت  
 و آنکه قال الله تعالی و اصبر نفسك مع الذين يدعون

برانهم بالاعذار و العسفی برید و در دنیا بیخیم



ما كنتم تصون قلنا لئلا نقتدى به الي كتاب الله تعالى فقالوا الحمد لله

الذي جعل بين امتي من امرت ان اصبه نفسي معهم حال خبره

ليدلني فينا ثم قال جيد انك اذا فتحتك او بركات وكرم به تعالى

ابسته ورايا عشره حسا لك امورها جزيل بالخير التي هم يوم القيامة تدعون

الحيات اغنياء فيكم من ضعف يوم دو كلب خسو كسبه ستم رده

البودا وروشتو و دانك اسرافش و قسدا و ديا و مرده و ارايش و احيات

ست و ظاهر و دهماني مرده اند كورتن

تبيت

كسني تي كينني كينني و كينني تن و استارون اخن جون كي

تبيت

وزير يمرول و توفيق ازل و نيق ستمه كه بملقه اهل تحقيق در كه

ويعلم روحاني بسبع كلمات ترقى آيات حكمة سر يا هم بت آن نکته

خزین خطراتش را یک بخت و شش و چهل دست کاوان بنویس  
بیت و شش و چهل دست کاوان بنویس

فرمود که خردمندی فی الحقیقه آن است که در این دهر طبع بلا شود

نعلک بن احمیاء التبر پیش از عدم مردم انگار و در بهشت نشانی  
آیت

جلاله مدغم و الله ولا تحسین الذین قتلوا فی سبیل الله اموالهم اعیان

عبدیم هم یزقون فرجانی بآ آیتهم الله من فضله کتبت عن

ابن عباس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا صواب

وَاللَّهُ لَمَّا أَغْتِيبَ أَخْوَانَكُمْ يَوْمَ أَجْدَ جَعَلَ اللَّهُ رُوحَهُمْ فِي حُفِّ طَيْرٍ

خَفَرْتُمْ وَهَاتُوا إِلَيْهَا رَبِّ الْعِلْمِ تَمَاضَى مِنْ أَشْهُارٍ وَتَقَاضَى إِلَى تَنَازُلٍ مِنْ

ذَهَبٍ مَعْتَمِدَةٍ فِي ظِلِّ النَّشْرِ تَلَامُ وَجَدُوا طَيْبَ مَا كَانُوا وَمَشْرِبًا

وَمُعْتَمِدًا قَالُوا مَنْ يَبْدُخُ أَخْوَانَنَا عِنْدَ إِيَّتَانَا أَحْيَاءُ فِي الْعِلْمِ مُبَدِّلًا

يَزِيدُوا فِي الْعِلْمِ وَالْيَقُولُ عِنْدَ الْعِلْمِ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّمَا بَلَّغْتُمْ

عَنكُمْ مَا تَرَى اللَّهُ تَعَالَى وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَالًا

بَلْ أَمْوَالُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَى آخِرِ الْآيَاتِ رِوَاةُ الْبُورَانِ وَدَعَا عَشْقَوِي إِلَى عَشْقِهِ

آن مرد که از خود سه شش در وجودی رنگی پیوسته شده بود هم

چون فدائی نرسیده ذات ظلمانی را ووارشده چون که اندر مرکب بند

صد وجودی پس چه پیرانه بسوزانند وجودی است یا پو پیون

پیرین به شکاتی حق حبیب چون عاشق اجل ساهمان اوچی جان آفرین

پاسی پاشا زدن با کشتن قریب جن بهشتی  
مش بود خشمگینیت روزی با کشتن دین پروانه و الا حیات را علامت کرد  
و بدان سزای تار مجاهده و غریب بسر شاهیده بدین عتاب آید که خود را  
پیرا در وطن ملک می اندازد و جان عزیز را فدای شعله بی باکی می  
سازد و چون از دودن خون از هر طعمه متلذذ و حلقی چهره سرنگامی  
و از هر آتش به عطیة پیره بنزدیری پروانه از آنجا که حیات مردانه  
داشت و همت عاشقانه داشت بحر البشیر در آغوش که مقصود  
از تمشتگان و مطلب اتم عشاقان تقی وجود ما دوست داشت  
شهر و دین چون از ظلم او بام که شمره شجره هستی ناز جام می  
بدانست جذبه محبت و جوش مودت بجانب از جلال و تجلی  
جمال خشت یکشتم و بهیم ساکنین عشرت لایزال بهمنگاه وصال  
کمال همیشه صورت عشرت من در معنی نیست سست و نامیزه  
محبت فی الحقیقت محض روضه رحمت و جود ابدی و در ادراک

سعادته بیداری و تحصیل خزانة جان نثار آیت عالی الله شان جل جلاله  
در علم نواله تنجیاً و جنو بهم عن المضاحح بدعون ربهم خوفاً و  
طمعاً و مما رزقناهم یفتنون فلا تعلم نفس ما آتینا لهم من  
قررة البین جزاء بما كانوا یعملون حدوث عن ابی امامت  
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علیکم بتیام  
اللیل فانه دایب الصالحین قبلکم و هو قربتکم الی ربکم و  
تکون فی السیات و فیها یحسن الاثم رواه الترمذی  
شیرازین ثم التیل قرای شمع جام و شمع دایم شمع ابدی حیات  
شک میار و شمع سوز از قلب به به شمع سر بریده جمله شب به شوق  
النوم نماید و چون به باش در اسما لازم بنفوذ در بیت شتائی  
جنگ تندنگی بهیرو به جو تر ساقیه پانیو سوما جهاندی جواب

سلاهی سهاک بنشیند کنیز نه ملی نه ملکیت

که بداند لیدته الم کوع و بر کوشش سحر نمودی و شبی از غریب متوازه  
و وجود شعله آتیه بظهور آوردی که بده لیدته السحر و لب کوشش سحر را  
محبوبان نفس در گردیدان غریب روضه شهود و معروض داشتند  
که خاطر عشق مانده نو که منبع جلال فیض و محزون سحر کمال است از اقبال  
بارگزان ریافت جاودان ببلال نمیگیراید و از ارتکاب شدت اندر دست  
نمی آید

اشتیاق کسب

اشتات قرب بنسایت و اسیر و اقرب بفرط طلب از سجد  
معبود که غریب مقصود است سیر نشود و در حب بند و محرم در صفت  
ارباب معرفت و اعلی باب و جد و حالت اعیان

جلاله و غم ناله الا ان اوليا الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون  
 لهم البشرى في الدنيا والآخرة حديث عن عمر رض قال قال رسول الله  
 صلعم ان من عباد الله انا ساء لهم بابنياء ولا شهداء يعظمهم  
 الانبياء والشهداء يوم القيامة بمكانهم من الله قالوا يا رسول الله  
 صلعم تخبرنا منهم قال هم قوم تحاتوا بروح الله علي غير ايمان بهم ولا  
 اموال يقاتلون بها فوالله ان وجوههم لنور لا يمحون اذا خاف  
 الناس يوم القيامة ولا يحزنون اذا حزبت الناس وقرأ هذه  
 الآية الا ان اوليا الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون رواه ابو

داود مشهور

٥

بفرقة و صحرایی بیچون جان شان پدروح شان آسوده و  
 شان پدستم شان را هم ز نور شسته اند تا نروح و از ملک بگذشته اند

بیم

نیت آگهی آگهی کبابی و نوزاد خوف عظیم و لایم کز نون سمن  
 سوزنی سوزنی سوزنی کز نون سمن  
 سلطان العارین شیخ یزید بطای قود خاوه را گفتند چگونه باطل  
 کردی و چه حال شب بروز آوردی نه خود که نزدیک من از صبح اثر  
 نیست و ز شام خبری چه که شهاب را جانم ازین عالم و در گنج برتر  
 آشیان

و ستانم عطیات معیت و مقام سری جرات خاص اوست  
 و مقصودش از عذبت مقتدر و حجه نوزاد هم  
 آیت

حدیث قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم حاکم عن النبی صلی الله علیه و آله



و تکی المایعین ارض و لاسطانی و لکن یک منی عبدی المومنین

منوی ای هزاران جبرئیل اندر بشه : صد سیحی بی نهانی در جوش خفا

ای هزاران احمد اندر غارتن : گنج ربانی نهان در ساتن : کر چه دارد

خاک شمس خبری : از درونی دارد صفات انوری : و بیست هزار

آبی بی بی بن قمار : بی بی بن قمار : بی بی بن قمار

حکایت مربع نشین بی باطن : حکایت مربع نشین بی باطن : حکایت مربع نشین بی باطن

حکایت مربع نشین بی باطن : حکایت مربع نشین بی باطن : حکایت مربع نشین بی باطن

حکایت مربع نشین بی باطن : حکایت مربع نشین بی باطن : حکایت مربع نشین بی باطن

حکایت مربع نشین بی باطن : حکایت مربع نشین بی باطن : حکایت مربع نشین بی باطن

حکایت مربع نشین بی باطن : حکایت مربع نشین بی باطن : حکایت مربع نشین بی باطن

حکایت مربع نشین بی باطن : حکایت مربع نشین بی باطن : حکایت مربع نشین بی باطن

حکایت مربع نشین بی باطن : حکایت مربع نشین بی باطن : حکایت مربع نشین بی باطن

حکایت مربع نشین بی باطن : حکایت مربع نشین بی باطن : حکایت مربع نشین بی باطن

حکایت مربع نشین بی باطن : حکایت مربع نشین بی باطن : حکایت مربع نشین بی باطن

حکایت مربع نشین بی باطن : حکایت مربع نشین بی باطن : حکایت مربع نشین بی باطن

وللا تلب المؤمن ورس الله تعالى بدون انسان كائين ثبت و حصول  
 مرتبت محبوب في نشان بحسب مضمون نبشأت شعون فاجبت  
 ان انقوت فحدوث الخلق بغير زمان لم يست جنان فكل من درجه  
 ليست ثم در جنت جوهر حقيقت انساني و علو مرتبه تليق و تعالى  
 آيت

حريث

خلق الله آدم على صورته متفق عليه مشوي  
 كنج تخفي بدز نيري چاك كرد

ره پديد آمد چو آدم شديدي : زو كسيد پر دو عالم شديدي  
 آدم كل الله حي آو جليلي : كعبه ابرهوي آو : كوه نبوي  
 حكايه

سحاب رحمت خالق الانام صورت تمجید یافت و دست قدرت سرمدی  
بحکم خورشید طینه آدم بیدتی یافت و بود ملائک سجودش را بفرشته  
و حسن تقدیم بر فرشتگان ملائک سبیل علامت و حامل بار و امانت  
تا جبرئیل تدلیس و اغدار از لعل عز ازین با پهنش و برافروخته مجرسته  
نقاره تصور بر آن تدسی سرشته بر زمین آمده و بقوت الهی  
غالب مجتوف آن بیت مشرف ساری شده بعد و بنود تقدیس  
و جود اطلاع داد که داخل این پیکر ابدی منظر جز بکسیه تهری  
در و در منظور نگردد و پیکر گسبندی بید که مکنون در آن متواتر  
و محسوب رحمت متکاثر در جوف کالبدش به نهی معیشت که دست  
داد که چون بنیوشیار از آن پستان سرائی اسرار شکلهائی بدین شکل  
نخسید بکس شاد خیال را یک کیفیت آن گذرسته حکمت نشدید  
زیرا غیرت الهی پیرایه آن مرکز از نامتیهای خطاین عالم  
و لا تعلون کشیده است و آن خلوت خاص پروردگار را بکلم القاب

القلب حرم الله حرم الله ان يلج فيه غيره بجهته ما داي كبري خود  
گزيده بجهت يكدم در نخص من و تويب حق عزوجل است  
حال الله تعالى جل جلاله و تم لواله مثل الذين حملوا التوراة ثم لم

يحملوا بها و حملوا بها الحمار يحمل اسفارا حديث من الحسن البصري رحمه

قال العالم عثمان بن عفان في القلب فذلك العلم النافع و علم علي السلام

فذلك حقيقة الله عزوجل علي ابن آدم رواه الدارقطني معتنون علم چون

بر دل زني ياري بود و علم چون زني باري بود و علم بود غير علمي

عاشقي و مالمقي بليس بليس شقي و دفته صوفي و سواد عشق و شوق

جنه دل يا سخيده همچون برف نهد بجهت الكثره البف جوي

ورق سپ و ساره اندر كين اوجار پنا پنهان كسي كسي

حکایت از مخدوم محمد عارف سیستانی قدس سره مروی است که

سیدان العلماء علامه الوری موسس اساس حقول معانی مولانا  
سید الدین نقشا زانی وقتی بنده مت سراپا معرفت ساقی محفل  
عرفانی سرشت ساغر و جودان منقش تئین دورن حقیقت اطلاق  
حضور مولانا تافعی حمید الدین ناگوری قدس سره شرف شده  
بعضی رسانند ترقب دارم که از علوم قلبی و فیوض و تهیی بدین  
مسئله قد نور روحانی و مقبسه خیالی سبحانی حریفی زمینی و  
مشکوة حدود در حجاج قلب این سراپا طلب را با یقین و مدباح  
سره منور کنی فرمودند معلوم باد که نتایج علوم ظاہرہ انست  
بدان رموز طایره بنشانه موم است بمقابلہ غسل و حصول این  
درعائیت به توحید و مساویا مشکل نخستین نایره عشق و  
مستی بدالقدر التیاج یا بدو که موم شعور کلی برآه اجمال  
شیت بد و آتش و جدالتی چنان شعله افروز که عقول تنگی  
را خرم بسوزد انگاه تنگ سینہ طالب بی کینه مالا مال

اگر بین بیوضات لدنی شود لب زین شهید

حالات سلولی گردد پس اگر استقامت انقباض و انقباض انقباض

نوع منسوبی داری و زمام اختیار بقیضه اقتضای عودت و انقباض

تموتوا بسیاری بچشم مضمون اعتبار مشغول اهل البیت بنده ظاهر

هفت بشاه

عزرا مجتبیان علامه وقتا و مسائلی را کافی بهت و العاشرة رایت رزی

در میدان

تایع نشسته بپاده کشی پیمان احدیت نبرد است و مجتبیان

و ترک حب دنیا و طلب قرب محو لا آتیت قال الله تعالی اجل حلاله

و علم زاله ارضیتهم بالحیوة الدنیا من الاخرة فیا متاع الحیوة

فی الاخرة الا قلیل حمیدیت عن ابن عمر رضی الله عنهما قال اخذ

النبی صلی الله علیه و آله و سلم ببعض جسدی فقتل کثر فی الدنیا

کائنات غریب ادعای السبیل و عذر لشک با حجاب القبور روانه  
 انباری متداولی ای که حیرت نیست از دنیا بی دون به صبر چون داری  
 ز نعم الهی دون به ای که حیرت نیست از ناکت پلید به صبر چون داری  
 از آن است آفرید به اندک اندک خوشی کن با نور روز به تابوخت خفاشی  
 نهانی بیغیر و نه بیست شک و هیچ نه شکلی شهری یا پس شهری  
 بیدش سان تیری به سینه پتی میریج تون سینه پتی و قتی سینه  
 شراب بدن  
 کلام الله علی نبینا و علی السلام من الله العظیم بشارت مکاتبه غیب  
 بی نشان مشرف بود سامع و حای آن شایسته کلام ربانی صلی  
 بی کیف بی حیرت سبحانی شنود که بجانب غلظت مجذوب جلاله در آن  
 در خوشش باوه عثمان است قدم رنج لغزائی و بطریق میانی  
 میان ما و او مصالح نهائی صاحب ید بیضا مأمور تا ضرب  
 بعضا دولت چارچشمی در دیش و جدیش حاصل نموده

ابلاغ پیغام مصالح نظام فرمود مقید شایسته حال اظهار نمود که به  
سمیع این دل شده حیرت زده سیه شده که شایسته چون  
خود را بر جان و جرم سستی گردانیده از عمر شریف

حالتی منحصر به نبوده احد الامری است و رفع مناقشه و توفیق بر نفی احد

که این مجرم معتزل محزون تسلیم را بهر راه خود بهمرزات پیرو باقی  
این بیخبر از علم شریف شرف غلات و پیادون پیروز بگذر حاصل

مستورانی او دستور دارد و همواره گشت به سر رفته تا جبران محبوب  
که از سبیل تجارت تنجیم من عذاب الیم بنایت دور دار داده

تجربید و شهادت آتشیه تضریر چون چشم بال تعبداً آن محبوس باشد



فوالعجلان شود خود بخود بصلح و محامد و زود تر ز غایت که در ای بدخایا  
عذر تجا سران بازده احقر سپید و بختی تعذیب این سنیان که  
موصوفت ایست که استود علیهم الشطان اند هزار کوره نیران آماده گیرند  
اشبار قوت و دو محکم اینا که تم بتلاقی تنقم یکدم که ناشی خسرویم  
نشانند و از استرامج ابدی و منافع طبعی سرمدی تجارت خرد دنیا  
و لا آخره در حبه بیت بود در تاسید بکار و تو حصیل عنانی است  
حال الله تعالی جل جلاله و علم نواله افمن هذه الذیث تعجبون  
و تفهمون و لا تشکون و انتم ساعدون حدیث عن عقبه  
بن عامر قال نعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نعت ما  
البحار قال املک علیک سائلک و یسفک بشیک و املک  
علی خطیک راه احمد و الترمذی هشوی نوکه یوسنیستی

میتواند از این راه به دست آید که در این کتاب آمده است

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

کتابخانه ملی افغانستان

گجی پورہ چلی ہی رہی ہے۔ دیکھو یہ کھانا بیکریوں کی طرح

تجارت و صنعت و مزرعه و صنعت و مزرعه و صنعت و مزرعه

[illegible]

چراغ آباده، برج سلامت دانش و ستاره پرینسپال

یاد و جوین بله شاد با سینه سبالی و دیکه نریاں و خود

و کاغذی است که در آنجا نوشته شده است که این کتاب در سال ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر کابل  
تألیف شده است و در آنجا نیز نوشته شده است که این کتاب در سال ۱۲۰۰ هجری قمری در شهر کابل

دیار نصیب از آنجا که در سالهای اخیر و در سال ۱۳۵۷

و سالی از پیرین پو به شصت و نه در جایگاه حاکمان  
چون دفعه دیگری دلی و این گفت گشته و نامه فرمود و  
خدا را از طبیعت و جو این استقام تواند نمود و اگر شهادت  
این منتظر بود از نظام آن شریف بود جاوید با حسن و غفر  
نیز این مرتبه و این به در صف حسان و توبه و حسن و زیاده  
امیدار بود به در خواسته ما و امیدوار بود به در  
در حصول صدای پنهان و انقلاب بنای پنهان و خالی از  
چون حلال و عزم و از نفعها ما فی صد و در هم من خست  
من تحت هم الامان و نصیحت عن النفس و هم الله تعالی  
قال فی رسول الله صلی علیه و آله و سلم یا نبی الله  
ان تصیر و تحب و یس فی تلک بخش لا حزن فافعل

همه حال و سالی و روزگار من سستی و خستگی است

احدی گمانی به الفت و داده است و تنه و تنه

کمره است و اینست و اینست و اینست و اینست

آینده دل چمن شود و یک و یک و یک و یک

شک و غم و سستی و خستگی و یک و یک و یک و یک

با سستی و سستی و سستی و سستی و سستی و سستی

بود و نبود و اینست و اینست و اینست و اینست

جاری و جاری و جاری و جاری و جاری و جاری

چند و چند و چند و چند و چند و چند و چند و چند

بسیار و بسیار و بسیار و بسیار و بسیار و بسیار

کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت

داشتن و داشتن و داشتن و داشتن و داشتن و داشتن و داشتن و داشتن

[illegible]

حجۃ الاسلامیہ

[illegible]

1945-1946

قسمت اول

32,150

100-443887-100

بسم الله الرحمن الرحيم

1908

سید محمد علی قزوینی

1945

1. *Handwritten text, mostly illegible due to blurring.*  
 2. *Handwritten text, mostly illegible due to blurring.*

جمال محبوبی که حبیب النور و صفی القاب است و گویند که  
 لا حرقه من سواک و غیره از عتبات و نشانی الهیه بعد از من غفله و شایع  
 و است در مشرف شده اندیده فرمود که اگر دیدید شایع با و از  
 دیدار آن سلام حلوه و سرار بکش شود روح عیش و شادی و طبع  
 پاری بدو و تنای الواری و در دلی شیفته سادگی و قدس تحت  
 پیاده طاعت و فطرت و کفر آشفته اناس و غریزه ای و حصول طاعت  
 از دست ندم بکس و بعد طاعت عاشقان جلوه جمال و تیرازی  
 سبزه و عیار عبادت و اصلاهی پر تو جمال پاک و کس و کس  
 در تماشای دیدن و تحمیل مشاهده و انوار  
 و شد تعالی جل جلاله و هم نواز و کس انسان الانام  
 و ان سویه سوف پیرایه و کس و کس و کس  
 تال کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس  
 و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس

[illegible]



1954

و لا تدری چه میگویند  
میباشند این جهان را استخوان دست میساز  
و میگویند که این جهان را میسازد

[illegible]

19

بعد از این که نفوذ و مقبولیت از راه و از طریق  
 بود با اعتقاد خود و حسن اعتماد که در دست  
 این خاص کرده اند و این

مجلسه در وقت ظهر

1990

يا عبادي الذين اسماؤكم في القاموس لا تقصروا

ان الله يهدي من يشاء

عن أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال: من أحب أن يحسن عيشه فليحسن إلى جاره.

المجلس الأعلى للثقافة

عشر ان حزقي سبقت عظمي وفي رايه علب عظمي

مفتی محمد شفیع صاحب دہلی

پیش از این در این کتاب



مستجابی که برین می آید و آنست که در باب

در دیوانه امر بدو تا بفرماید

نوشت داشت چون تو صد باب رحمت تو از دست پس

چون مستغنی بود و کینه

بادشاه اندواری حاضر آورد گشتش ای بی غرضی بودی

و رحمت انتقامی

بسیار در مشورت داشته نوشته سوء القضا را که اگر

بیمو استغفار پیش از دست و رحمت نه مستجابی خوب معلوم

در قرب شوم و سعادت رحمتی گشتی عواطف

گشته جان زده در دوزخ و پیران و پادشاهان

در روز شوم انجام تا دخی جنتی گشت بد و پیران و پادشاهان

انتقام لغات فریده بر سر کوه خشت نوری عذاب رحمت تاب

من موقوف بر جان تا شوم و طبع در گاه رحمت آستانه می



لانه او طاعت الهی و اعلیٰ الهی و خوفه و محبتش از حق و حق

قدیر و حق الهی و راه الهی و حق و حق و حق و حق

بنی و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی

بنی و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی

بنی و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی

بنی و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی

بنی و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی

بنی و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی

بنی و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی

بنی و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی و بنی

تغییر

پستی بسین برود و به خود انوار الهی را در پیش روی سر  
 نمی خیزد و تعبدی او را نخواهد خویش بر او و او انوار الهی را  
 کرد و سر بر پیشانی که باعث فریاد سوزش بنیاد و آه جانها  
 بود فرمود ترجمه در حق تعالی در عالم مرتب ابدال و او تدبیر نگاه  
 مدبران حقیقی بدان سوال است و قضای ارباب مجاهد را  
 تیر خیم بر اهل تعبد به همین مناسبت در سبب است تمام  
 آیت قال الله  
 قل ان اولادکم و نعم اولادکم و لا ترون ابی الذین ظلموا انفسکم  
 یستعنونکم

مقبول این بنیاد و سنگ و پیاپی اندر در سوزش اینها  
 که پس نگاه انداخته اهل دنیا بسیر در غفلت انداخته مرط مانند  
 و گشت بیشتر انداخته اهل دنیا چه کین و حیرت بین به لغت الله

[illegible]



بیر که نعم الامیر علی الباب القریب تعجب و زین العزیز

علی باب الامیر ثابت در حبه شمع کبریا خاطر عوام

بمواصبت دنیا بی دلی افروخته آیت الله

روا ذکر او در وحده اشعارت قلوب الذی را

منوی با آفرین و او از آن کندی می آید و اذ هم است

در پیش من الی سیرت خضر قال قلت لولی الله عالم الدنیا

المومنین و جنته العاقرین روانه سم شدیدی

کرد که در پیش سیرت

کنند که بر او پیر و پویشانیستنی ای کوان فی حق را

نهاد از طمع و در تو صد کوی فرا از طمع بیست مردم بی

عری و یا با صفتی و پیری جیان چشمه نو از بانوان

عجبانی جوانه الطیر و لوی و صبح و شب و دانی در بازار

عطا شد پس چون راجه عسکریان از غلایه و عطیات بدین  
شاه رسید و مستی کرد و از تو انبرد و آنکه نصیحت عسکریان  
و دروغش است و او بپرسد که من که است خوش رویی زین  
بیابانی بی جوی و کجاده و صحران و وقت چندی که نوز و کمره  
خونی لب و درون و غلایه و عطیات بدین راجه عسکریان  
انعام کرد که نوز و درون و غلایه و عطیات بدین راجه عسکریان  
بعد از این دیدند که دشمنان آن دولت عین و غلایه و عطیات  
حرکت آن خود پیر شهاب است و شریف تواریخ و دروغ و جود  
جفا شدت آن خود و پانسید و حکام غلایه و عطیات  
از و اصول راجه عسکریان شهاب و غلایه و عطیات  
رفت و در غلایه و عطیات حکام غلایه و عطیات  
ترب و غلایه و عطیات حکام غلایه و عطیات

لقد خالي من عذائتي وطمأنتني من قوتك وول الحبيبة الربيا والاعزى  
 والى حبس من ابي بديرة حتى لقد عنه تان قال  
 ثم علي وآله وسلم مشي كثر

وہابیہ کی ترقی

من این دیوانه فیتنم من فیها غایب اخذ میجویم  
 من انکار و انتم تقیم من فیها پند و ناسته بجای و در این دیوانه  
 و حال خود آخرها حال خدایک مشکی و مشکلم و الا من میجویم  
 عوالتار کلمه من الله و کلمه من انکار فیتنم من تقیم من فیها  
 فیتنم من من و فیها را با جان من من کلمه من و کلمه من و کلمه من  
 از کلمه من و انوارید و کلمه من و کلمه من و کلمه من و کلمه من  
 را چون شرف و کلمه من و کلمه من و کلمه من و کلمه من و کلمه من  
 شد چنان نبود و کلمه من و کلمه من و کلمه من و کلمه من و کلمه من  
 دنیا کلمه من و کلمه من و کلمه من و کلمه من و کلمه من و کلمه من

[illegible]

[illegible]

[illegible]

1992

خوشتر دنیا هم وایش در این جهان است و خوشتر از این هم در  
 سیه پویش و تو آنرا ذکر می کنی و تقوی آینه را در حالی که است و حال  
 نقالی به جلال و کبر و اذکر یک یک بر خفک لغو و خفیه و  
 در این حدیث از قول بافتند الاصل و اما کن من العاقلین حدیث  
 همان انبیاء علیهم السلام اذ کرم الله ذکرهم قیل یا رسول الله و ما الذکر و  
 تمام آنکه در این حدیث معنی ذکرها در تقوی است و از ذکر و از شهادت  
 و تقوی و معانی نام می خوانند هر دو که با یک نام این اثر کنند و چون  
 عشق و کمال با ذکر که با حق معنی گردد و به جان شود و این است  
 و ذکر این است که آن بیت این چهار خیر است چنین خیر نیکو  
 به خیر است و او گوی بدی است که چه خیر و زیاده و بدی این  
 که گویند و آنرا در حق نشانی است منقول است که در  
 حدیث و حدیث نصایب بر این احوالین سلطان اخبارین  
 شایع با تیر به سگاهی ترساکه الهیه پر سید فقه و است که ذکر  
 زبان که در طوبیت بخش لسان و عذبت و در جهان است و حضور

و این را بفرموده ای بفرموده ای که در اسم حیل و شایسته بهیچین  
 و آنچه من گفتم خود را بفرموده ای بفرموده ای بفرموده ای  
 که زبان و دست و پایی و پاهای خود را در میان خود و در میان  
 که در دست و پاهای خود را در میان خود و در میان خود  
 نمی شد چه حصول غلبه ای بر خود و آنچه بفرموده ای بفرموده ای  
 غلبه ای بر خود و آنچه بفرموده ای بفرموده ای بفرموده ای  
 و این غلبه ای بر خود و آنچه بفرموده ای بفرموده ای  
 عالی بفرموده ای بفرموده ای بفرموده ای بفرموده ای  
 و غلبه ای بر خود و آنچه بفرموده ای بفرموده ای  
 بفرموده ای بفرموده ای بفرموده ای بفرموده ای  
 بفرموده ای بفرموده ای بفرموده ای بفرموده ای  
 بفرموده ای بفرموده ای بفرموده ای بفرموده ای  
 بفرموده ای بفرموده ای بفرموده ای بفرموده ای



مخبره چنانچه اجتناب مسکن و قهر نهم فان الله یورثکم اجمعین  
رواه ترمذی و ابی یوسف و ابی نعیم و ابی حنبله و ابی داود و ابی یوسف  
و در حضور غیب که با خبر گشت افعال منفذ این ادویه و شیوه  
از کادکینه از برای امتحان خوارینیم و یک اند سر منجم بار و منجم  
بیت که کنی با تین کانی پی پی فی تاشن چایج پانده جوی  
پانده سین الیوتی لیج با سئون چام سبج: اپو کری الشیر  
سکایت سرست پمانه حق منوم عبد القدری ام منوم و لی  
عبد خاتون عتبه غلک رتبه درگاه موشن اشیاء نبوی که دیده  
در حنی شغور بودن آن حضرت است و نشان از همه باین نامی و کلام  
آشنای محض و امر اسرار و شکراد در حدیث که هر سه چند از سانگی  
نی نندنی بکام جالی تشنگان مهابلی سخن بر بید و مورقالات  
فعلی آیات تشنگان تیغ محبت را در طرحات اثبات به انگیزید باین جهت  
فعلی از این که بدو است و نشان تشنگان است و شکراد و حدیث الهام کرده

[illegible]



قال قلت لعل ما آتاكم اليه من الدنيا ليس هو ما آتاكم من الله  
فقال نعم انتم تعلمون ان الدنيا هي التي آتاكم من الله  
فما آتاكم من الله هي التي آتاكم من الدنيا  
فما آتاكم من الله هي التي آتاكم من الدنيا

حيات منقوي ميگره آه آدم بزرگوار تا بود دانا و گریان و خرمیان  
چون بگریه آسمان باران شود و چون بناله خن با صبح بخوان شود و باغچه  
راغ نسبت تاوان تا ابدت خیر دارد هم چون تاغ آب است  
کاین حسی سیکه اکین حسی او بجا نده گسیدی تاو سامون  
جیان یوندا عمارت از سلفان عمارتین درگاه نقول  
کیش از ایجا آدم و نوح و ابراهیم و در آن عمرم بارگاه عشق از وقت کامل  
و صورت شاعلی به دوست که از عطری سر برزند و اگر دم آینه ظهور  
نستد ازانجا که ملائکه وقت ظهورت اسرارش در استفاق طغیبت  
و برش نداشتند در خلوت خانه نجیب منتواری بود تا که چون وقت  
عزیزین علم باریت را بلیل بر خورفت شش او را مستحق ظهور خود را

حضرت علیؓ سے ملنے کے بعد حضرت علیؓ نے فرمایا کہ

[illegible]









سراج طوفان حقیقت آگاه به هر طریق عارفان استیلا به هر  
حق مشهور و مطلق است شده است و هر که در حق و اوفان  
علیا و توحید و رفیع بطریق حکما شفا از حق و مشهور است و توحید و سعادت خود  
حقیق که جوهره ایشان جام ارشاد و نایب ایشان سماع و توحید و توحید و توحید  
و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید  
تشریح قضیه است قبول لب یکتا و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید  
این خبر چنانکه در هر یک از این اخبار و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید  
چنانکه استیلا به هر یک از این اخبار و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید  
این چنین است که در هر یک از این اخبار و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید  
توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید  
جلالت و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید  
به عالی بکارند و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید  
به موجب فرمان مبین من خضایه و باره الارض به هر یک از این اخبار و توحید و توحید و توحید و توحید  
توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید

فرمود که به بزرگم مقامات لب کشیدن و پایتختی و مقامات متبادرین  
شماره شده از مره بهی ششم نیست و بایشه عشاق دلی و دینم لیا جز آنکه  
از داندان حضرت مسیح در راه علیه التیبه و التیبه شمرده اند و چون  
مولوی جهانی محسوب کرده اند جفا بریم دوست شده خوش باشم  
که در شیرینعت با کافر نیست و بیدن - حاضران عرض داشتند که ما را  
مولانا جانی در کتاب مکتور ز سائگان راه معانی

ز خود ندانم که مولانا محمد در کسیر عروج مقامات تا شایان منازل کمال است

حقیقت با غافل از شاد گبری میگوید و در کسیر عروج مقامات تا شایان منازل کمال است

ابو عبد الله الحسین علیه الصلوات و الاخیات من عب الشریکین و  
المغضوبین استمال با و او علامت بود در علماد و ان بقتضا و کتب  
و آیت

و بسوی یحیی یک برگه از دفتر علی علیه السلام در سنه ۱۰۰۰

الذی علیه السلام

و این مکتوب از جانب و شایسته و بزرگوار و عزیز و محترم و پیر و بزرگوار و  
دارنده و صاحب و میراث و شوق و یار و دوست و همکار و  
و در روزگار و این جور و بخت و ای و بخت و این بخت و این بخت  
بیست و نه روز و این بخت و این بخت و این بخت و این بخت  
و این بخت و این بخت و این بخت و این بخت و این بخت و این بخت

مکتوبی است از طرف و بزرگوار و دارنده و صاحب و میراث و شوق و یار و دوست و همکار و  
و این بخت و این بخت و این بخت و این بخت و این بخت و این بخت

و این بخت و این بخت و این بخت و این بخت و این بخت و این بخت  
و این بخت و این بخت و این بخت و این بخت و این بخت و این بخت

و این بخت و این بخت و این بخت و این بخت و این بخت و این بخت  
و این بخت و این بخت و این بخت و این بخت و این بخت و این بخت

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

*[Illegible handwritten signature]*

سید درویش جابر بن محمد از نسل سید ابوالفتح

سید الشہیدان حضرت مولانا ابوالحسن علی Nadwi مدظلہ العالی

حاکم و الاموال و السلام بر سعادت جناب و ولایت استیلا

در این شهر و در این زمانه که در این شهر و در این زمانه که

در این شهر و در این زمانه که در این شهر و در این زمانه که

در این شهر و در این زمانه که در این شهر و در این زمانه که

در این شهر و در این زمانه که در این شهر و در این زمانه که

در این شهر و در این زمانه که در این شهر و در این زمانه که

در این شهر و در این زمانه که در این شهر و در این زمانه که

در این شهر و در این زمانه که در این شهر و در این زمانه که

[illegible]

و در این مقام که می بینیم و می شناسیم و می شناسیم و می شناسیم

و در این مقام که می بینیم و می شناسیم و می شناسیم و می شناسیم

و در این مقام که می بینیم و می شناسیم و می شناسیم و می شناسیم

و در این مقام که می بینیم و می شناسیم و می شناسیم و می شناسیم

و در این مقام که می بینیم و می شناسیم و می شناسیم و می شناسیم

و در این مقام که می بینیم و می شناسیم و می شناسیم و می شناسیم

و در این مقام که می بینیم و می شناسیم و می شناسیم و می شناسیم

و در این مقام که می بینیم و می شناسیم و می شناسیم و می شناسیم

و در این مقام که می بینیم و می شناسیم و می شناسیم و می شناسیم

و در این مقام که می بینیم و می شناسیم و می شناسیم و می شناسیم

و در این مقام که می بینیم و می شناسیم و می شناسیم و می شناسیم



تاریخ نوی و تاریخ نگار

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

مجلسه

مجلسه

مجلسه

مجلسه

مجلسه

مجلسه

مجلسه

مجلسه

Handwritten text in Arabic script, likely a religious or philosophical treatise. The text is written in a cursive style and is arranged in several lines across the page. The content appears to be a discussion or a list of points, possibly related to the Quran or Islamic law. The text is somewhat faded and difficult to read in some places, but the overall structure is clear.





[illegible]

[illegible]

[illegible]

١٠٠  
 ١٠١  
 ١٠٢  
 ١٠٣  
 ١٠٤  
 ١٠٥  
 ١٠٦  
 ١٠٧  
 ١٠٨  
 ١٠٩  
 ١١٠  
 ١١١  
 ١١٢  
 ١١٣  
 ١١٤  
 ١١٥  
 ١١٦  
 ١١٧  
 ١١٨  
 ١١٩  
 ١٢٠  
 ١٢١  
 ١٢٢  
 ١٢٣  
 ١٢٤  
 ١٢٥  
 ١٢٦  
 ١٢٧  
 ١٢٨  
 ١٢٩  
 ١٣٠  
 ١٣١  
 ١٣٢  
 ١٣٣  
 ١٣٤  
 ١٣٥  
 ١٣٦  
 ١٣٧  
 ١٣٨  
 ١٣٩  
 ١٤٠  
 ١٤١  
 ١٤٢  
 ١٤٣  
 ١٤٤  
 ١٤٥  
 ١٤٦  
 ١٤٧  
 ١٤٨  
 ١٤٩  
 ١٥٠  
 ١٥١  
 ١٥٢  
 ١٥٣  
 ١٥٤  
 ١٥٥  
 ١٥٦  
 ١٥٧  
 ١٥٨  
 ١٥٩  
 ١٦٠  
 ١٦١  
 ١٦٢  
 ١٦٣  
 ١٦٤  
 ١٦٥  
 ١٦٦  
 ١٦٧  
 ١٦٨  
 ١٦٩  
 ١٧٠  
 ١٧١  
 ١٧٢  
 ١٧٣  
 ١٧٤  
 ١٧٥  
 ١٧٦  
 ١٧٧  
 ١٧٨  
 ١٧٩  
 ١٨٠  
 ١٨١  
 ١٨٢  
 ١٨٣  
 ١٨٤  
 ١٨٥  
 ١٨٦  
 ١٨٧  
 ١٨٨  
 ١٨٩  
 ١٩٠  
 ١٩١  
 ١٩٢  
 ١٩٣  
 ١٩٤  
 ١٩٥  
 ١٩٦  
 ١٩٧  
 ١٩٨  
 ١٩٩  
 ٢٠٠

[illegible]

وکتابت شد  
 این کتاب در روز دوشنبه اول ماه رجب سال ۱۰۸۵ هجری قمری  
 در شهر تبریز در منزل حاج میرزا محمد باقر خان  
 کاتب شده است  
 امین الله  
 و بعد از آنکه تمام شد  
 در روز پنجشنبه بیستم ماه رجب سال ۱۰۸۵ هجری قمری  
 در شهر تبریز در منزل حاج میرزا محمد باقر خان  
 کاتب شده است  
 امین الله  
 و بعد از آنکه تمام شد  
 در روز پنجشنبه بیستم ماه رجب سال ۱۰۸۵ هجری قمری  
 در شهر تبریز در منزل حاج میرزا محمد باقر خان  
 کاتب شده است  
 امین الله

[illegible]



[illegible]

*[The document contains dense handwritten Persian or Arabic script, which appears to be bleed-through from another page.]*



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
والحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
والحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
والحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

والحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
والحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

نقد و نظر بر کتب معتبره

الکرامه عرشه	حکایت سلیمان
تاریخ قیامتی	تاریخ جهان
عزیز و عزیز	دوشین از سر زدن
مکاشفات	گفت و شنود
میراثه	

کتابخانه

چهار فصل از تاریخ	تاریخ سلیمان
تاریخ جهان	تاریخ جهان

تاریخ جهان	تاریخ جهان
تاریخ جهان	تاریخ جهان
تاریخ جهان	تاریخ جهان
تاریخ جهان	تاریخ جهان

کتابخانه  
تاریخ جهان

تاریخ جهان  
تاریخ جهان



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

